



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

زندگانی
امام
جعفر صادق

عبدالحق ابن
سیرت

چهارمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۷	چگونگی ولادت
۷	سیره عملی امام علیه السلام:
۲۷	شاگردان ممتاز امام علیه السلام:
۲۷	اشاره
۲۷	هشام بن حکم
۳۰	مؤمن الطاق
۳۲	جابر بن حیان
۳۴	مفضل بن عمر جُعیفی
۳۵	ابوبصیرلیث بن الباختری
۳۶	جمیل بن درّاج
۳۷	معلی بن حُنَیس
۳۷	ابوحمزہ ثمالی
۳۹	فیض بن مختار کوفی
۴۰	مناظرات امام علیه السلام
۴۶	آثار امام علیه السلام
۴۸	رذایل اخلاق
۴۹	کلمات حکمت آمیز امام علیه السلام
۵۱	ظلم منصور دوانیقی و شهادت امام علیه السلام
۵۷	درباره مرکز

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: ارفع، سید کاظم، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) / تالیف کاظم ارفع.

مشخصات نشر: تهران: فیض کاشانی، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری: ۸۹ ص.

فروست: سیره عملی اهل بیت (ع)؛ ۸.

شابک: ۵۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: چاپ دیگر: فیض کاشانی، ۱۳۷۹ (۶۹ص).

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق. -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۴۵/الف ح ۴ ح ۶ ۱۳۷۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۱۱۴۳۸

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

چگونگی ولادت

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه می فرماید: ولادت امام علیه السلام در شهر یثرب (مدینه الرسول) در هفدهم ربیع الاول و در سال هشتاد و سه هجری بوده است. (۱)

مادر آن حضرت ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است، در شرافت و بزرگواری چنان بود که گاهی امام صادق علیه السلام را «ابن المکرمه» یعنی فرزند بانوی باکرامت می نامیدند.

امام علیه السلام قد متوسطی داشتند، سرخ رو بوده و بدن، سفید، بینی کشیده و موهای مجعد مشکی داشتند و بر گونه مبارکشان خال سیاهی بود. (۲) نام او جعفر، کنیه اش ابو عبدالله و لقبش صادق.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر وقت پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب متولد شد. نام او را صادق بگذارید زیرا که از فرزندان او کسی همنام وی پیدا شود که بدون استحقاق ادعای امامت کند و او را جعفر کذاب گویند. (۳)

اسامی و القاب دیگری امثال ابن شهر آشوب در مناقب برای امام علیه السلام

۱- ارشاد، ص ۲۵۴

۲- بحار، ج ۴۷، ص ۹

۳- بحار، ج ۴۷، ص ۸

ص: ۶

نقل کرده اند. اباسماعیل، الخاص، ابوموسی، الفاضل، الطاهر، القائم، الکامل و المنجی.

امام علیه السلام تا سن دوازده سالگی جد بزرگوارش امام سجاد علیه السلام را درک کرد، بنابراین کودک و نوجوانی اش را در محضر ایشان گذرانند. پس از شهادت امام سجاد علیه السلام مدت نوزده سال با پدر گرامی اش امام محمدباقر زندگی کرد، با این ترتیب در سن سی و یک سالگی امامت را آغاز کرد و سی و چهار سال دوره امامتش ادامه داشت.

سیره عملی امام علیه السلام:

هشام بن حکم می گوید: مردی از کوهستان خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد و ده هزار درهم به آن حضرت داد و گفت تقاضای من این است که خانه ای برای من خریداری فرمایید تا از سفر حج برگشتم با خانواده ام در آن سکونت کنم. او عازم

حج شد، وقتی مراجعت کرد امام علیه السلام او را در منزل خود جای داد و سندی به او اعطا کرد و فرمود: خانه ای برایت در بهشت خریدم که حدّ اول آن متصل به خانه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است، و حدّ دوم به منزل علی مرتضی علیه السلام و حدّ سوم به خانه حسن مجتبی علیه السلام و حدّ چهارم به خانه حسین بن علی علیه السلام می باشد.

مرد کوهستانی که این سخن را شنید قبول کرد و رضایت خویش را اعلام نمود. امام علیه السلام مبلغ را میان تنگدستان تقسیم کرد و مرد کوهستانی به محل خود بازگشت. پس از مدتی مریض شد. بستگان خود را احضار کرد و گفت: من می دانم آنچه حضرت صادق علیه السلام فرموده راست است و حقیقت دارد خواهش می کنم این سند را با من دفن کنید! (۱)

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۱۳۴.

ص: ۷

مردی از شیعیان امام علیه السلام به محضر آن بزرگوار شرفیاب شد و از فقر و تنگدستی خویش شکایت نمود. امام علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَ تَدْعِي الْفَقْرَ وَ شِيعَتُنَا كُلُّهُمْ أَغْنِيَاءُ».

(تو از شیعیان ما هستی و اظهار فقر و تنگدستی می کنی با اینکه تمام شیعیان ما بی نیاز هستند.)

آنگاه فرمود: ترا تجارت پرفایده ای هست که بی نیازت کرده، عرض کرد آن کدام تجارت است؟

فرمود: اگر کسی از ثروتمندان بگوید روی زمین را برای تو از نقره پر می کنم و از تو می خواهم دوستی و ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از قلب خود خارج کنی و نسبت به دشمنان آنها اظهار دوستی و محبت نمایی آیا حاضر می شوی این کار را انجام دهی؟ عرضی کرد ای پسر رسول خدا هرگز؛ اگر چه دنیا را برای من پر از طلا بنماید.

امام علیه السلام فرمود: پس تو فقیر نیستی، بینوا کسی است که آنچه تو داری نداشته باشد، حضرت مقداری پول به او دادند و از محضر آن بزرگوار مرخص شد. (۱)

ابوبصیر گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که یکی از شیعیان شما که مردی پرهیزکار است نزد عیسی بن اعین آمد و تقاضای کمک کرد، با اینکه وضع مالی خوبی نداشت عیسی گفت: نزد من زکات هست ولی به تو نمی دهم زیرا دیدم گوشت و خرما خریدی و این مقدار خرج اسراف است. آن مرد در جواب گفت: در معامله ای یک درهم سود بردم یک سوم آن را گوشت و قسمت دیگر را خرما خریدم و بقیه اش را به مصرف سایر احتیاجات خانه رساندم.

امام علیه السلام افسرده شد و مدتی از شنیدن این جریان دست خود را بر

۱- انوار نعمانیه، ص ۳۴۹.

پیشانی گذاشت و نگاه فرمود:

خداوند برای تنگدستان سهمیه ای در مال ثروتمندان قرار داده به مقداری که بتوانند با آن بخوبی زندگی کنند و اگر آن سهمیه کفایت نمی کرد بیشتر قرار می داد از این جهت باید به آنها بدهند به مقداری که تأمین خوراک و پوشاک و ازدواج و تصدق و حج ایشان را بنماید و نباید سختگیری کنند مخصوصاً به مثل این مرد که از نیکوکاران است. (۱)

مردی به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و گفت: مرا به شناختن پروردگار راهنمایی کن که اهل جدل با من زیاد مجادله می کنند!

امام علیه السلام فرمود: آیا تا به حال سوار کشتی شده ای؟ گفت: آری، فرمود: آیا اتفاق افتاده که یک قسمت کشتی بشکند و در آنجا فریادرسی نداشته باشید؟ گفت: چنین اتفاقی افتاده. فرمود: در آن حال دل توبه کجا متوجه بود آیا باز هم نقطه امیدی داشتی که کسی ترا نجات دهد، گفت: آری فرمود: همان خداست. (۲)

عده ای از اهل کوفه در مدینه اقامت کردند و در این مدت مرتب خدمت امام صادق علیه السلام می رسیدند و از فرمایشات آن جناب استفاده می کردند. هنگام مراجعت برای تودیع با امام علیه السلام به محضر آن حضرت شرفیاب شدند یکی از آنها عرض کرد ای پسر رسول خدا ما را نصیحت و سفارشی فرما: «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَةِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ لِمَنْ ائْتَمَنَكُمْ وَحُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبْتُمُوهُ وَ أَنْ تَكُونُوا دُعَاءَ صَامِتِينَ»

(فرمود: از خدا بترسی و اوامرش را اطاعت کنی و از گناه اجتناب نمایی. هر کس به شما امانتی سپرد امانتش را سلامت برگردانید با کسانی

۱- شرح من لایحضره الفقیه، کتاب زکوه، ص ۳۶.

۲- کفایه الموحدین، ج ۱، ص ۱۲۵.

که هم صحبت هستید خوش رفتاری کنید، در حالی خاموشی و سکوت مردم را به سوی ما دعوت کنید.)

عرض کردند: چگونه ممکن است انسان خاموش باشد و تبلیغ کند!؟

فرمود: به این طریق که آنچه دستور داده ایم عمل کرده و از معاصی دوری می نمایید و براستی و درستی و امانت داری با مردم رفتار می کنید، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نخواهید کرد، در این هنگام مردم از شما جز خوبی نمی بینند آنکه که رفتار شما را مشاهده کردند، ارزش پیروی از ما را خواهند دانست، در نتیجه به ما می گروند و هدایت می یابند.

خدا را گواه می گیرم که پدرم محمد بن علی (حضرت باقر علیه السلام) می گفت: پیروان و شیعیان ما در گذشته بهترین مردم بودند اگر امام جماعت یا اذان گویی در میان گروهی بود، از شیعیان ما بود. اگر اموال و امانتی از مردم بود آنها را حافظ و نگهبان بودند.

عالمی که مردم برای رفع احتیاجات دینی و صلاح اندیشی امور به او پناهنده می شدند از پیروان ما بود.

«فَكُونُوا كَذَلِكَ حَبِيبُونَ إِلَى النَّاسِ وَلَا تَبْغُضُونَا إِلَيْهِمْ».

(شما هم مردم را با این عملیات به سوی ما سوق دهید و ما را محبوب آنها نمایید و نه مورد نفرتشان قرار دهید!) (۱)

بین دو نفر درباره میراثی مشاجره و گفتگو رخ داد، مفضل بن عمر کوفی که از خواص اصحاب حضرت صادق علیه السلام است با آنها برخورد کرد. همینکه نزاع آنها را دید، ایشان را به منزل برد و بینشان را به چهارصد درهم صلح داد، آن مبلغ را هم خود به آنها پرداخت نمود.

آنگاه گفت: این پول از من نیست. امام صادق علیه السلام پیش من مقداری

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۹.

ص: ۱۰

پول گذارده تا که هرگاه بین دو نفر از شیعیان نزاعی در گرفت من با این پولها بین آنها صلح برقرار نمایم. (۱)

حسین بن نعیم گفت امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا برادران خود را دوست داری؟ عرض کردم: آری، فرمود: به فقرا و تنگدستانشان نفع می رسانی؟ گفتم: آری، فرمود: متوجه باش که لازم است آنها را دوست بداری، آیا آنها را به منزل خود دعوت می کنی، گفتم: هیچگاه غذا نمی خورم مگر اینکه دو یا سه نفر از برادرانم مهمان منند، فرمود: فضیلت آنها بر تو بیشتر از فضیلت تو است بر آنها عرض کردم فدایت شوم من آنها را میهمان می کنم و در منزل خود از ایشان پذیرایی می نمایم باز فضیلت آنها بیشتر است؟! فرمود: آری هنگامی که وارد منزل تو می شوند با آمرزش تو و خانواده ات وارد می شوند و در بیرون رفتن گناهان تو و خانواده ات را بیرون می برند. (۲)

امام صادق علیه السلام هر وقت سواره به مسجد تشریف می برد مرکب خود به غلام خویش می سپرد تا او بیرون مسجد از آن مواظبت نماید. یک روز چند نفر مسافر از خراسان آمدند. یکی از آنها به غلام گفت: میل داری من به جای تو غلامی امام علیه السلام را بنمایم و تو صاحب اموال و ثروت فراوان من شوی؟

غلام گفت: از امام علیه السلام اجازه بگیرم شاید موافقت بفرماید. محضر آنجناب رفته عرض کرد شما سابقه خدمتگزاری مرا نسبت به خود می دانید. مدت زیادی است که پیش شما هستم. اگر خداوند از نظر مالی پیشامد خوبی برای من ایجاد کند آیا جلوگیری می فرمائید؟

امام فرمود: اگر تو نسبت به خدمت ما بی میل شده ای و آن خراسانی راغب گردیدی. مانعی نیست او به جای تو باشد و تو به جای او،

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۵۸.

۲- پند تاریخ، ج ۲، ص ۷۴.

ص: ۱۱

غلام رو برگردانید که برود. حضرت او را صدا زد و فرمود: غلام چون مدتی است که در پیش ما هستی از نظر خدمت، ترا یک نصیحت می کنم آنگاه خواستی بروی مانعی ندارد.

فرمود: در روز قیامت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متمسک به نور جلال پروردگار می شود، علی علیه السلام به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تمسک می جوید، ائمه هم به امیرالمؤمنین متمسک می شوند، شیعیان ما نیز بستگی با ما خواهند داشت، هرکجا ما داخل شویم آنها هم وارد می شوند. غلام تأملی کرده و گفت: پس من از خدمت شما جایی نمی روم در همین خدمتگزاری هستم، آخرت را بر دنیا مقدم می دارم. بیرون رفت تا تصمیم خود را به

خراسانی بگوید. چشم خراسانی که به او افتاد گفت: از قیافه ات روشن است که انقلابی پیدا کرده ای و وضع تو عوض شده است.

غلام بیان امام علیه السلام را نقل کرد و خراسانی را خدمت امام علیه السلام برد آن بزرگوار دوستی و ولای او را نیز قبول فرمود و به غلام هزار اشرفی دادند. (۱)

محمد بن مرزوم از پدر خود نقل می کند که او گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام از حیره خارج شدیم. زمانی بود که منصور دوانیقی آن بزرگوار را احضار کرده و اجازه برگشتن داده بود (مقداری راه که آمدیم به محلی به نام صالحین (محلی که چهار فرسخ با بغداد فاصله داشت) رسیدیم. اول شب بود، مردی از کارکنان منصور که سمت حسابداری داشت و در صالحین زندگی می کرد جلوی امام علیه السلام را گرفت و گفت نمی گذارم از اینجا بگذری آنجناب هرچه اصرار ورزید و درخواست کرد که مانع نشود او با شدت هرچه تمامتر مانع بود.

من و مصادف در خدمت امام علیه السلام بودیم، مصادف عرض کرد این سگ شما را خیلی آزار می دهد، ممکن است ما را برگرداند آن وقت معلوم

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۲۰.

ص: ۱۲

نیست منصور با ما چه خواهد کرد. اگر اجازه بفرمایید او را می کشیم و بدنش را در رود می اندازیم. فرمود: مصادف خویشان داری کن.

آری امام صادق علیه السلام تا اواخر شب از آن مرد تقاضای آزاد کردن می نمود و او مانع می شد تا یکباره تصمیمش عوض شد و دست از جلوگیری برداشت و رفت.

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار بهتر بود یا آنچه شما می گفتید که او را بکشیم. عرض کرد این عمل بهتر بود، فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ يَخْرُجُ مِنَ الذُّلِّ الصَّغِيرِ فَيَدْخُلُهُ ذَلِكُ فِي الذُّلِّ الْكَبِيرِ»

(گاهی مرد در گرفتاری کوچکی است به واسطه عدم تحمل و بردباری خود را در خواری بزرگتری می اندازد. (۱))

مفضل بن عمر یکی از شاگردان برجسته امام از حرفهای کفرآمیز ابن ابی العوجاء خشمگین شده با تندی گفت: ای دشمن خدا کفر می گویی و انکار خدا می نمایی، ابن ابی العوجاء گفت: اهل استدلالی با تو صحبت کنم در صورتی که غالب شدی پیرو تو می شوم و اگر اهل مناظره نیستی با تو حرفی ندارم. از اصحاب امام صادق علیه السلام اگر باشی هیچگاه او با ما این طور گفتگو نکرده و نه اینچنین مجادله می نماید.

زیاد اتفاق افتاده که بزرگتر از اینکه تو شنیدی از ما شنیده ولی هرگز در جواب ما ناسزا نفرموده:

«أَنَّهُ لَحَلِيمُ الرَّزِينِ الْعَاقِلِ الرَّصِينِ لَا يَعْتَرِيهِ خَرَقٌ وَلَا طِيْشٌ وَلَا نَزَقٌ».

(او بردباری با وقار و سنگین و عاقلی استوار است هیچگاه اندیشه از کسی ندارد و نه سبکی از او سر می زند.)

گفتار را گوش می دهد و کاملاً با استدلال ما آشناست و در آخر با چند جمله مختصر و گفته کوتاه ما را مغلوب می نماید و سخن خود را ثابت

۱- روضه کافی، ج ۸، ص ۸۷.

ص: ۱۳

می کند. (۱))

بشار مکاری گفت: در کوفه خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم آنجناب مشغول خوردن خرما بود فرمود: بشار بیا نزدیک از این خرما میل کن، عرض کردم در بین راه که می آمدم منظره ای دیدم که مرا سخت ناراحت کرد، اکنون گریه گلویم را گرفته نمی توانم چیزی بخورم بر شما گوارا باد. فرمود: به حقی که مرا بر تو است قسم یاد می کنم پیش بیا و میل کن، نزدیک رفته شروع به خوردن کردم.

امام علیه السلام پرسید: در راه چه دیدی؟ عرض کردم: یکی از مأمورین را دیدم که با تازیانه بر سر زنی می زد و او را به سوی زندان و دارالحکومه می کشانید آن زن با حالتی بس تأثرانگیز فریاد میزد «الْمُسْتَغَابُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» هیچ کس به فریادش نرسید. امام علیه السلام سؤال کرد چرا این طور او را می زد؟ عرض کردم من از مردم شنیدم که آن زن در هنگام راه رفتن پایش می لغزد و به زمین می خورد در آن حال می گوید: «لَعَنَّ اللَّهَ ظَالِمِيكَ يَا فَاطِمَهُ»، خدا ستمکاران بر تو را ای فاطمه علیها السلام لعنت کند.

امام علیه السلام با شنیدن این موضوع شروع به گریه کرد و آن قدر اشک ریخت که دستمال و محاسن مبارک و سینه اش تر شد. سپس فرمود: بشار باهم به مسجد سهله برویم برای نجات یافتن این زن دعا کنیم، یکی از اصحاب خود را نیز فرستاد تا به دارالحکومه رود و خبری از او بیاورد. وارد مسجد شدیم. هریک دو رکعت نماز خواندیم امام علیه السلام به دستهای خود را بلند کرده دعایی خواند و به سجده رفت، طولی نکشید سر برداشته فرمود حرکت کن برویم او را آزاد کردند. در بین راه برخورد کردیم با مردی که او را برای خبرگیری فرستاده بودند آن جناب جریان را پرسید، گفت: زن را آزاد کردند، از وضع آزاد شدنش سؤال کرد. گفت: من در آنجا بودم دربنای او را

۱- سفینه البحاره ج ۱، ص ۴۲۳.

ص: ۱۴

به داخل برد پرسید چه کرده ای؟ گفته بود من به زمین افتادم و گفتم: «لَعَنَّ اللَّهَ ظَالِمِيكَ يَا فَاطِمَهُ» امیر دویست درهم به او داد و تقاضا کرد او را حلال کند و از جرمش بگذرد ولی آن زن قبول نکرد. آنگاه آزادش کردند.

امام علیه السلام فرمود: از گرفتن دویست درهم امتناع ورید؟ عرض کرد: آری با اینکه به خدا سوگند احتیاج داشت. امام علیه السلام از داخل کیسه ای هفت دینار خارج نمود. فرمود این هفت دینار را برایش ببر و سلام مرا به او برسان.

بشار گفت: به در خانه آن زن رفتیم سلام حضرت را به او رساندیم، پرسید شما را به خدا قسم حضرت صادق علیه السلام به من سلام رسانید. گفتیم: آری از شنیدن این عنایت امام علیه السلام بیهوش شد ایستادیم تا به هوش آمد دینارها را به او دادیم. آنگاه گفت:

«سَلُّوهُ أَنْ يَسْتَوْهَبَ أُمَّتَهُ مِنَ اللَّهِ»

(از امام علیه السلام بخواهید آمرزش کنیز خود را از خداوند تبارک و تعالی بخواهد.)

پس از بازگشت جریان را به عرض امام رساندیم. آن بزرگوار به حرفهای ما گوش می داد و در حالی که می گریست برایش دعا می کرد. (۱)

ولید بن صبیح گفت: محضر امام علیه السلام بودم مرد سائلی آمد و از حضرت چیزی درخواست کرد امام علیه السلام به او

اعطا فرمود، دیگری آمد نیز عنایت کرد، سومی آمد امام علیه السلام فرمود خداوند به تو وسعت دهد سپس به من فرمود: اگر کسی مثلاً به مقدار چهل هزار یا سی هزار درهم داشته باشد همه آن را در موارد حقی مصرف کند به طوری که چیزی برای خودش نماند این شخص یکی از کسانی است که دعایش مستجاب نمی شود.

کسی که همه اموالش را در راه خدا صدقه بدهد و بعد دعا کند که خدایا مرا روزی عنایت کن به او گفته می شود آیا ما ترا روزی ندادیم. (۲)

۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۲۵.

۲- کشکول بحرانی، ج ۲، ص ۴۹.

ص: ۱۵

طیبی مسیحی خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد و گفت: آیا در کتاب شما و سنت پیامبران از طب چیزی ذکر شده؟ فرمود: آری در کتاب خدا این آیه «کلوا واشربوا ولا تسرفوا» بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید و در سنت و کلام پیامبران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده که:

«الْحَمِيَّةُ مِنَ الْاَكْلِ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَالْاِسْرَافُ فِي الْاَكْلِ رَأْسُ كُلِّ دَاءٍ» (خودداری از (زیاده روی) در خوردن و غذا سرآمد و بیشترین دارو برای سلامتی است. زیاده روی در خوراک باعث همه امراض است.)

مرد مسیحی از جا حرکت کرده و گفت:

«وَاللَّهِ مَا تَرَكَ رَبُّكُمْ وَلَا سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ شَيْئًا مِنَ الطَّبِّ لِجَالِينُوسَ»

(به خدا سوگند کتاب خدا و سنت پیغمبران جایی برای طب جالینوس باقی نگذاشته است.) (۱)

امام صادق علیه السلام می فرمود: ایمان بر هفت سهم تقسیم شده، بعضی یک سهم برخی دو سهم و بعضی تمام هفت سهم از ایمان را دارا هستند. از این جهت سزاوار نیست بر کسی که یک سهم از ایمان را دارد بار دو سهم را تحمیل کنید و به همین ترتیب تا هفت سهم. سپس امام علیه السلام فرمودند برای شما مثالی میزنم (تا بهتر متوجه مسئله شوید).

مردی همسایه ای مسیحی داشت و او را دعوت به اسلام می نمود، مدتها از ارزشهای اسلامی برای او تعریف کرد تا در نتیجه مرد مسیحی اسلام را پذیرفت و ایمان آورد.

سحرگاه به در خانه تازه مسلمان رفت و در زد او از خانه بیرون آمد و گفت: چه حاجتی داری؟ پاسخ داد که وضو بگیر تا با هم به مسجد برویم و نماز بخوانیم. مرد جدیدالاسلام وضو گرفت لباسهایش را پوشید و با او به مسجد رفت قبل از نماز صبح هرچه خواست نماز خواند او هم از رفیق

خود پیروی نمود. نماز صبح را خواندند پس از آن نشستند تا آفتاب سرزد.

تازه مسلمان خواست به منزلش برگردد گفت: کجا می روی روز کوتاه است بمان تا نماز ظهر را نیز بخوانیم تا بعد از انجام نماز ظهر ماند. بعد گفت بین ظهر و عصر چندان فاصله ای نیست او را نگاه داشت تا نماز عصر را نیز بخواند برخاست از جا حرکت کند. گفت از روز چیزی نمانده نزدیک غروب است باز نگاهش داشت تا نماز مغرب را هم خواندند بعد گفت نماز عشا، وقتش نزدیک است یک نماز دیگر مانده آن را هم بخوانیم بعد خواهی رفت. پس از انجام نماز عشا، از یکدیگر جدا شدند. روز بعد هنگام سحر باز در خانه او رفت به نصرانی تازه مسلمان گفت حرکت کن برای نماز به مسجد برویم پاسخ داد

«أَطْلِبُ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغُ مِنِّي وَ أَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ»

(برای این دین برو از من بیکارتر و فارغتر پیدا کن من فقیر و عیالمندام باید برای زن و فرزندم روزی تهیه کنم!)

فقال عليه السلام: «أَدْخَلَهُ فِي شَيْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ» آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: به این وسیله داخل در دینش نمود و با این کار خود (یعنی زیاده روی و تحمیل بیجا) او را از دین خارج نمود. (۱)

ابوالسفاتج گفت: یکی از دوستانم به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد گاهی ما در بین راه مکه می خواهیم احرام ببندیم وسیله ای برای برطرف کردن موهای بدن نداریم با آرد این عمل را انجام می دهیم و از کار خود نادم و ناراحت هستیم. امام علیه السلام فرمود: از اسراف کردن می ترسید جواب دادم آری، فرمود: آنچه در اصلاح و سلامتی بدن مصرف شود اسراف نیست گاهی من

دستور می دهم مغز استخوان را با روغن زیتون مخلوط کنند و بوسیله آن خود را شستشو می دهم.

اسراف در چیزهایی است که باعث تلف شدن مال و ضرر رساندن به بدن باشد. سؤال کردم سختگیری و به تنگی زندگی کردن چگونه است، فرمود نان و نمک خوردن با اینکه قدرت داری غذای دیگری بخوری، عرض کردم میانه روی و اقتصاد در زندگی به چه نحو حاصل می شود؟

«قَالَ الْخُبْرُ وَاللَّحْمُ وَاللَّبَنُ وَالزَّيْتُ وَالسَّمْنُ مَرَّةً ذَاوَ مَرَّةً ذَا»

(فرمود: نان و گوشت و شیر و روغن و زیتون و روغن حیوانی گاهی از این و گاهی از آن بخورد.)^(۱)

ابان بن تغلب می گوید: امام علیه السلام به من فرمود: خیال می کنی خداوند که به کسی ثروت داده به واسطه منزلت او در نزد او بوده یا کسی را که فقیر بر اثر پستی اش فقیر نموده؟ نه این طور نیست، ثروت از آن خداست و به عنوان امانت در دست مردم می گذارد، آنها را آزاد نموده که از روی اقتصاد و میانه روی بخورند و بیاشامند و لباس تهیه کنند و ازدواج نمایند با وسیله سواری تهیه نمایند آنچه از این مخارج زیاد آمد مؤمنین فقیر را دستگیری کنند، پریشانی آنها را برطرف کنند. هر کس این وظیفه را انجام داد آنچه می خورد و می آشامد یا وسیله سواری تهیه می کند، ازدواج می نماید بر او حلال است کسی که از این دستور تجاوز نمود بر او حرام خواهد بود.

سپس فرمود: اسراف نکن که خداوند مسرفین را دوست ندارد، خیال می کنی خداوند از فضل خویش به کسی به عنوان امانت مالی می دهد باید او مرکبی به ده هزار درهم بخرد با اینکه مرکب بیست درهمی هم او را کفایت می نماید. زیاده روی نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست

۱- بحار، ج ۱۶، ص ۲۰۱.

ص: ۱۸

ندارد.^(۱)

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: در خدمت پدرم بودم، اشجع سلمی وارد شد. در نظر داشت با اشعاری که سروده بود پدرم را مدح کند. وقتی وارد شد آن حضرت را در حال کسالت مشاهده کرد از این جهت از خواندن شعر خودداری نمود. پدرم فرمود: از مریضی من بگذر بگو برای چه آمده ای. همانجا شعری سرود.

اَلْبَسَكَ اللهُ مِنْهُ عَافِيَةً++ فِي نَوْمِكَ الْمُعْتَرَى وَفِي اِرْقَاكَ

يَخْرُجُ مِنْ جِسْمِكَ السَّقَامُ كَمَا++ اَخْرَجَ ذُلَّ السُّؤَالِ مِنْ عُنُقِكَ

(خداوند صحت و عافیت عنایت کند در خوابی که شما را فرا می گیرد و در بیداری، خداوند خارج نماید از بدنتان بیماری ها را چنانچه خواری سؤال و درخواست را خارج نموده.)

امام علیه السلام به غلامش فرمود چه مقدار پول با تو هست؟ گفت چهارصد درهم فرمود: آن را تقدیم اشجع کن، پول را گرفت و شکر و سپاس بجای آورد و از منزل خارج شد.

امام علیه السلام فرمود او را برگردانید. مراجعت کرد و عرض کرد تقاضایی کردم شما نیز عطا فرمودید از چه رو امر کردید دوباره برگردم، فرمود: پدرم از پدران خود و آنها از پیغمبر تخت مرا حدیث کردند که آن حضرت فرمود: «خَيْرُ الْعَطَايَا مَا اَبْقَى نِعْمَةً باقیه» بهترین بخششها آن است که به طور مداوم باقی بماند. آنچه به تو دادم دوامی ندارد این انگشترم را بگیر اگر

ده هزار درهم خریدند بفروش و در غیر این صورت در فلان تاریخ مراجعه کن تا خودم این قیمت را بپردازم.

عرض کردم آقای من، مرا بی نیاز و غنی کردید از شما تقاضای دیگری نیز دارم. من مسافرت زیاد می روم گاهی در مکانهای وحشت انگیز وارد

۱- بحار، ج ۱۵، ص ۲۰۱.

ص: ۱۹

می شوم چیزی تعلیم فرمایید تا با آن از خطر محفوظ باشم. فرمود: هرگاه از چیزی ترسیدی دست راست خود را بر بالای سرت بگذار و این آیه را با صدای بلند بخوان:

«أَفْعِيْرَ دِيْنِ اللّٰهِ يَبْعُوْنَ وَ لَهُ اَسْلَمَ مِنْ فِى السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُوْنَ» (۱)

چگونه جز دین خدا می جویند و هر که در آسمانها و زمین هست، به رغبت و باکراهت به فرمان او گردن نهاده اند و به سوی او بازشان می برند. (۲)

امام صادق علیه السلام با عده ای که کالای زیادی برای فروش با خود می بردند در سفری همراه بود. بین راه اطلاع دادند که یک دسته دزد در فلان محلی برای غارت کردن کاروان اجتماع کرده اند، از شنیدن این خبر همراهان آن جناب به طوری وحشت کردند که آثار ترس در صورتشان آشکار بود.

امام علیه السلام فرمود: ناراحتی شما از چیست چرا اینقدر متوحش شدید؟ گفتند ما سرمایه و کالای تجارتنی داریم می ترسیم از دست بدهیم. ممکن است در اختیار شما بگذاریم راهزنان اگر بدانند متعلق به شما است شاید چشم طمع نداشته باشند. فرمود: از کجا می دانید شاید آنها برای سرقت اموال من آمده باشند در این صورت بی جهت سرمایه خود را از دست داده اید. عرض کردند چه کنیم؟ صلاح می دانید کالای خود را در زمین پنهان کنیم. فرمود: این کار بیشتر باعث تلف شدن آن است زیرا ممکن است کسی مطلع شود و آنها را بردارد و یا در بازگشت جایش را پیدا نکنید.

گفتند پس چه باید کرد پاسخ داد: بسپارید به کسی که آن را از هرگزند و آسیب نگه می دارد افزایش سرشاری به هر قسمت از آن کالا می دهد به

۱- آل عمران - ۸۳

۲- بحار، ج ۴۷، ص ۱۹۸.

ص: ۲۰

طوری که هر قسمت آن بیشتر از دنیا و آنچه در اوست ارزش پیدا کند.

هنگامی به شما بازدهد که نهایت احتیاج را به آن داشته باشید.

سؤال کردند آن شخص کیست فرمود: پروردگار جهان، پرسیدند چگونه به خدا بسپاریم. توضیح داد که بر فقرا و مستمندان صدقه بدهید. گفتند اینجا بیچاره و مستمندی نیست که به آنها بدهیم، فرمود تصمیم بگیرید یک سوّم از اموال خود را صدقه دهید تا خداوند بقیه را از پیشامدی که می ترسید نگه دارد تصمیم گرفتند.

فرمود: اینک در پناه خداوند اموالتان نگه داشته می شود به راه خود ادامه دهید. مقداری آمدند، دزدها پیدا شدند همراهان حضرت را ترس فرا گرفت. فرمود دیگر از چه می ترسید با اینکه در پناه خداوند هستید؟! همینکه چشم راهزنان به حضرت صادق علیه السلام افتاد پیاده شده دست آن بزرگوار را بوسیدند و عرض کردند دیشب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدیم ما را امر کرد که امروز خود را به شما معرفی کنیم اینک در خدمت شما هستیم تا از گزند دشمنان ایمن باشید، امام علیه السلام فرمود: به شما نیازی نداریم کسی که ما را از گزند شما حفظ کرد از گزند سایرین نیز حفظ خواهد کرد. مسافری به سلامت راه را طی کردند. یک سوم از کالای خود را صدقه دادند، سرمایه تجارتي آنها با سود فراوانی فروخته شد، درهم ده برابر فایده نمود، به یکدیگر گفتند برکت حضرت صادق علیه السلام چقدر زیاد بود امام علیه السلام فرمود:

اکنون سود و برکت سودا کردن با خدا را فهمیدید پس از این به همین روش ادامه دهید. (۱)

امام علیه السلام فرمود: بین من و شخصی بنا بود زمینی تقسیم شود. آن

۱- کلمه طیبه، ص ۲۶۲.

ص: ۲۱

شخص از علم نجوم اطلاعاتی داشت، کار را به تأخیر می انداخت تا ساعتی را انتخاب کند که به اعتقاد خودش آن ساعت برای او خوب است و برای من بد در نتیجه او سود کند و من زیان، بالاخره روز و ساعتی که در نظر داشت رسید، زمین تقسیم شد ولی به نفع من تمام گردید.

منجم از روی ناراحتی دست خود را بر یکدیگر زده گفت:

«ما رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ»، مانند امروز هرگز ندیده بودم، پرسیدم مگر چه شده؟ جواب داد من مردی منجم هستم در ساعت خوبی بیرون آمدم و ساعت بد را برای شما اختیار کردم اینک می بینم کار بر عکس شد قسمت بهتر نصیب شما گردید. گفتم می خواهی ترا حدیثی بیاموزم که پدرم به من فرمود؟

گفت: بگوئید گفتم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که مایل است خداوند نحوست روزش را جلوگیری کند صبحگاه آن روز صدقه بدهد، اگر می خواهد نحوست شبش از بین برود سر شب صدقه دهد من ابتدای حرکت و خارج شدن

خود را با صدقه شروع کردم این صدقه دادن برایت بهتر از علم نجوم است. (۱)

ابوبصیر گفت همسایه ای داشتم که از یاران ستمکاران و اهل فسق بود و در همین رابطه ثروت زیادی بدست آورده بود. چند کنیز آوازه خوان و مطرب داشت و پیوسته مجلسی از هواپرستان تشکیل می داد و به لهو و لعب و عیش و طرب می گذرانید، کنیزان او از می خواندند و آنها شراب می خوردند. چون همسایه من بود همیشه به واسطه شنیدن آن اعمال زشت از دست او ناراحت بودم چند مرتبه تذکر دادم ولی نتیجه نبخشید. آنقدر اصرار کردم تا روزی گفت: من مردی مبتلا و اسیر شیطانم امام تو گرفتار شیطان و هوای نفس نیستی، اگر وضع مرا به صاحب خود حضرت

۱- کافی، ج ۴، ص ۷.

ص: ۲۲

صادق علیه السلام بگویی شاید خداوند به واسطه تو مرا از پیروی نفس نجات دهد.

ابوبصیر گفت سخن آن مرد بر دلم نشست. صبر کردم تا زمانی که خدمت امام علیه السلام رسیدم داستان همسایه ام را به آن جناب عرض کردم، فرمود: وقتی به کوفه برگشتی او به دیدن تو می آید بگو جعفر بن محمد می گوید آنچه از کارهای زشت می کنی ترک کن برایت بهشت را ضمانت می کنم به کوفه برگشتم مردم به دیدنم آمدند او نیز با آنها بود همینکه خواست حرکت کند نگاهش داشتم. وقتی اتاق خلوت شد گفتم وضع ترا برای امام صادق علیه السلام شرح دادم. فرمود او را سلام برسان و بگو آن حال را ترک کند تا برایش بهشت را ضمانت کنم گریه اش گرفت، گفت ترا به خدا قسم جعفر بن محمد به این حرف را به تو فرمود. سوگند یاد کردم آری. گفت همین مرا بس است. از منزل خارج شد.

پس از چند روز که گذشت از پی من فرستاد. وقتی پیش او رفتم دیدم پشت درب ایستاده برهنه است گفت هرچه در خانه داشتم به مصرف اهلش رساندم و چیزی باقی نگذاشتم اینک می بینی از برهنگی پشت درب ایستاده ام. من به دوستان خود مراجعه کردم مقداری که تأمین لباسش را بکند تهیه نموده برایش آوردم.

پس از چند روز دیگر پیغام داد مریض شده ام بیا ترا ببینم در مدّت مریضی اش مرتب از او خبر می گرفتم و با داروهایی به معالجه او مشغول بودم بالاخره به حال احتضار رسید، در کنار بسترش نشسته بودم و او در حال مرگ بود در این موقع بیهوش شد، وقتی به هوش آمد (در حالی که لبخندی بر لبانش آشکار بود) گفت ابابصیر صاحبیت حضرت صادق علیه السلام به وعده خود وفا کرد، این بگفت و دیده از جهان بریست! (۱)

مسعده بن صدقه گفت: از امام علیه السلام سؤال شد امر به معروف و نهی از

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۱۴۵.

ص: ۲۳

منکر بر تمام مردم واجب است؟ فرمود: نه؛ عرض شد به چه علت؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر کسی که قدرت داشته باشد و او را اطاعت کنند و خود نیز خوب و بد را تمیز دهد نه بر شخص ناتوانی که خودش راه را نمی داند از کجا به کجا برود در این صورت مردم را از راه راست منحرف می کند. دلیل بر اینکه بر تمام مردم واجب نیست این آیه از قرآن است:

«وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ».

(باید عده ای از شما مردم را به سوی نیکی راهنمایی کنند امر به معروف و نهی از منکر نمایند.) در آیه دیگر می فرماید: «وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، در این آیه خداوند نمی فرماید بر امت موسی و نفرموده بر تمام قوم او با اینکه گروه های مختلفی بودند.

لفظ امت اطلاق بر یک نفر و بیشتر می شود چنانچه خداوند در این آیه امت را اطلاق بر یک نفر نموده: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ»، ابراهیم امت و مطیعی برای خدا بود. در این زمان که ما در تحت تسلط خلفاء، جور هستیم کسی که متوجه این موضوع باشد اشکالی برای او ندارد اگر امر به معروف و نهی از منکر ننماید در صورتی که قدرت ندارد از او می پذیرند و اگر مورد مؤاخذه خلفاء ستمگر قرار گرفت عذری ندارد. (۱)

ابی شبلی می گوید قبل از آنکه من چیزی بگویم امام صادق علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: شما ما را دوست دارید و مردم دشمن ما هستند. شما ما را تصدیق کردید مردم تکذیب. شما مراعات حق ما را نمودید سایرین جفا کردند.

خداوند زندگی شما را از نظر توفیق و هدایت و رحمت مانند زندگی ما

۱- اربعین شیخ بها، ص ۱۰۶.

ص: ۲۴

قرار داده و مردن شما را از لحاظ رسیدن به سعادت ابدی مانند مردان ما.

توجه داشته باش سوگند به خدا فاصله بین یکی از شماها و روشن شدن چشمش به دیدن بهشت و مشاهده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و شنیدن بشارت از آنها فقط به همین است که جانش به اینجا باشد (با دست به طرف گلوی خود اشاره نموده پوست گلو را کشید) این سخن را تکرار فرمود و باز به تکرار قانع نشد تا به این طریق قسم یاد کرد.

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَحَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِذَلِكَ»

(سوگند به پروردگاری که جز او خدایی نیست این سخنان که به تو گفتم پدرم محمد بن علی علیه السلام برایم گفته بود.)

سپس فرمود: اباشبل راضی نیستید که شما نماز بخوانید آنها هم بخوانند خداوند از شما قبول کند ولی از آنها نکند، شما زکات بدهید آنها هم بدهند از شما قبول شود، از آنها نشود راضی نیستید شما حج بجا آورید آنها هم بجا آورند از شما بپذیرند ولی از آنها نپذیرند، نماز و زکات و حج قبول نمی شود مگر از شما، از خدای پرهیزید، اکنون در زمانی هستید که حکومت در دست مخالفین ماست ادای امانت کنید آنگاه که مردم از هم تمیز داده شوند هرکسی در پی هوای خویش می رود ولی شما به حق می پیوندید اگر از ما فرمانبرداری کنید.

اکنون مگر قضات و فرمانداران و صاحبان مسائل از آنها نیست؟ عرض کردم آری، فرمود: از خدا بترسید شما را قدرت مقابله با تمام مردم نیست، هردسته از مردم به طرفی رفتند ولی شما راهی را رفتید که خدا می خواهد. خداوند از بین بندگانش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را اختیار کرد شما نیز برگزیده خدا را اختیار نمودید. از خدای بترسید، امانات را به صاحبانش برسانید، چه سیاه باشند و چه سفید. از خوارج نهروان باشند یا از

ص: ۲۵

ناصیهای شام! (۱)

ابن ابی یعفر گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با مردم زیاد معاشرت می کنم، بسیار درشگفتم از اینکه عده ای از مردم هستند که ولایت نسبت به شما ندارند فلانی و فلانی را دوست دارند اما امین و راستگو و باوفایند. عده ای نیز هستند که شما را دوست دارند و دارای ولایت شما هستند ولی آن وفا و امانت و راستگویی را ندارند. امام علیه السلام وقتی این سخنان را شنید «فاستوی جالساً و اقبل علیّ کالغضبان ثم قال لا دین لمن دان بولایه امام جائر لیس من الله ولا عتب علی من دان بولایه امام عدل من الله»

راست نشست و مانند شخص خشمناک روی به من کرده فرمود: آنهایی که نسبت به هر پیشوای ظالمی دوستی دارند در حالی که از جانب خدا منصوب نشده، دین ندارند. کسانی که نسبت به امام عادل که از طرف خداست ولایت دارند بر آنها سرزنش و عتابی نیست.

عرض کردم آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمی شوند؟ فرمود آری آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمی شوند. سپس فرمود: مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»

ابن یعفر میگوید: عرض کردم مگر منظور از این آیه کفار نیست به دلیل اینکه می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» فرمود مگر کفار در حال کفر نور دارند که از نور به تاریکی ها برده شوند. همانا منظور این اشخاصند که به واسطه دوست داشتن پیشوایان ستمگری که از جانب خدا منصوب نشده اند از نور اسلام به تاریکی های کفر کشیده می شوند. آتش بر آنها همراه با کفار واجب شده از اینرو خداوند می فرماید:

اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»، این گروه اهل آتشند و در آنجا همیشه خواهند بود. (۱)

مسمع بن عبدالملک می گوید: در منی در محضر امام علیه السلام مشغول خوردن انگور بودیم، سائلی آمد و از امام درخواست کمک کرد، امام خوشه انگوری به او داد، او پذیرفت و گفت: اگر پول هست بدهید. امام علیه السلام فرمود: خدا برایت برساند.

سائل رفت و برگشت، همان خوشه انگور را خواست، امام علیه السلام فرمود: خدا برایت برساند. و چیزی به او نداد.

سائل دیگری آمد، امام علیه السلام سه حبه انگور به او داد، سائل گرفت و گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

امام علیه السلام هر دو دست را پر از انگور کرد و به او داد، سائل گرفت و گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

امام علیه السلام فرمود: بایست، و از غلام خود سؤال کرد چقدر پول همراه داری؟ گویا بیست درهم داشت، آنها را نیز به سائل داد، سائل گفت: سپاس خدای را، خداوندا این نعمت از توست، تو یکتایی و شریکی برای تو نیست.

امام علیه السلام فرمود: بمان و پیراهنی که در برداشت در آورد و به او داد و فرمود بیوش.

سائل پوشید و گفت: سپاس خدای را که به من لباس داد و مرا پوشانید، و به امام رو کرد و گفت: خدا به تو جزای خیر دهد.

مسمع می گوید: بنظر می آمد که اگر این بار امام علیه السلام را دعا نمی کرد و فقط به شکر و سپاس خدای می پرداخت امام باز به او چیزی می داد و همچنان ادامه پیدا می کرد. (۲)

۱- بحار ج ۱۵، ص ۱۲۹.

۲- فروغ کافی، ج ۴، ص ۴۹.

قتیبه از یاران امام علیه السلام می گوید: برای عبادت از فرزند بیمار امام علیه السلام به منزل آن حضرت رفته بودم، امام را جلوی منزل دیدار کردم که افسرده و محزون بود، حال کودک را جویا شدم، فرمود: به خدا سوگند او رفتنی است، آنگاه داخل منزل شد و پس از مدتی بیرون آمد در حالیکه اندوهش تسکین یافته بود، من امیدوار و خوشحال شدم و گمان کردم بیمار بهبود یافته است: بار دیگر از حال کودک پرسیدم، فرمود: از دینا رفت، با شگفتی گفتم: فدایت شوم هنگامی که زنده

بود غمگین و افسرده بودید و اینک که فوت کرده است اندوهگین نیستید؟

فرمود: ما خاندانی هستیم که پیش از مصیبت اظهار نگرانی می کنیم ولی چون قضای اهلی وقوع یابد راضی به رضای خدا و تسلیم امر اویم. (۱)

معلی بن خنیس می گوید: شبی بارانی، امام علیه السلام به طرف ظله بنی ساعده می رفت او را تعقیب کردم، در بین راه چیزی از محموله امام علیه السلام به زمین افتاد، گفت: بسم الله خدایا آنچه به زمین افتاد به ما برگردان، پیش رفتم و سلام کردم. فرمود: معلی تو هستی؟ پاسخ دادم آری فدایت شوم. فرمود: با دست جستجو کن هرچه یافتی به من بده. جستجو کردم. چند نان یافتم و به امام دادم، و کیسه ای پر از نان نزد او بود که بسیار سنگین می نمود، عرض کردم: فدایت شوم اجازه دهید من کیسه را بیاورم. فرمود: نه من خود به این کار سزاوارترم، ولی با من بیا، با امام علیه السلام همراه شدم، به ظله بنی ساعده رسیدیم، گروهی از بینوایان خوابیده بودند، آن بزرگوار زیر لباس هر کدام یک یا دو نان گذاشت و هیچکس را محروم نکرد. آنگاه باز گشتیم. عرض کردم: فدایت شوم آنان از شیعیان شما بودند؟ فرمود:

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۴۹.

ص: ۲۸

«لَوْ عَرَفُوا الْحَقَّ لَوَاسِنَا بِالذُّقَةِ»

(اگر از شیعیان ما بودند به آنها بیش از این کمک می کردیم). (۱)

یک روز امامان خدمتکار خود را برای انجام کاری فرستاد، خدمتکار دایر کرد، امام علیه السلام خود به دنبال او رفت و او را دید که در گوشه ای به خواب سنگینی فرورفته است، امام علیه السلام بر بالین او نشست و به ملایمت او را باد زد چون بیدار شد امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند برای تو نیست که هم روز و هم شب بخوابی، شب برای تو و روز برای ما. (۲)

ابی هارون می گوید: در مدینه همنشین امام صادق علیه السلام بودم، چند روزی در مجلس امام حاضر نشدم، بعد که به محضرش شرفیاب شدم. فرمود: ای ابوهارون چند روز است که ترا نمی بینم. عرض کردم به این علت که پسری برای من متولد شده. فرمود: «بارک الله لک فیه» خداوند برای تو مبارک گرداند. چه اسمی برایش انتخاب کردی؟ گفتم: محمّد، همینکه امام علیه السلام نام محمّد را شنید صورتش را برد نزدیک به زمین و می گفت: محمّد، محمّد، محمّد تا آنکه نزدیک بود صورتش به زمین برسد. آنگاه فرمود: جانم، مادرم، پدرم و تمامی اهل زمین فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. سپس فرمود: این پسر را ناسزا مگو و زن و بد مکن، بدانکه خانه ای که در آن اسم محمّد باشد آن خانه و اهلس هرروز پاکیزه و تقدیس می شوند. (۳)

مالک بن انس می گوید: امام صادق علیه السلام از یکی از سه خصلت خالی نبود یا روزه دار بود، یا قائم به عبادت و یا مشغول به ذکر او از بزرگان عباد و اکابر زهاد و از کسانی بود که از خوف و خشیت حق تعالی برخوردار بود. آن بزرگوار

زیاد حدیث می گفت، خوش مجلس بود و گاه می خواست بگوید

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۷۳،

۲- مناقب، ج ۴، ص ۲۷۴.

۳- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۴۲.

ص: ۲۹

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم رنگش تغییر می کرد گاهی سبز می گشت و گاهی زرد به حدی که شناخته نمی شد.

یک سال باتفاق به حج رفتیم در محل احرام در وقت تلبیه حالش تغییر کرد هرچه می خواست تلبیه بگوید صدا در حلقش قطع می شد و بیرون نمی آمد. می گفتم ای پسر رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم. تلبیه را بگو چاره ای نیست. فرمود: ای پسر ابی عامر چگونه جرأت کنم بگویم لیکن اللهم لیکن، می ترسم که پروردگار بفرماید. «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ» (۱)

امام علیه السلام مصادف، یکی از یاران خود را برای تجارت به مصر فرستاد و هزار دینار در اختیار او گذاشت.

مصادف با آن پول کالایی خرید و با بازرگانان دیگر به سوی مصر رفت، نزدیک مقصد با کاروانی که از مصر بازمی گشت روبرو شدند، از آنان وضعیت کالای خود را که از نیازمندیهای عمومی بود از نظر بازار مصر پرسیدند، کاروانیان گفتند: کالای شما در مصر نایاب است.

مصادف و دیگر بازرگانان هم پیمان شدند که کالای خود را با سود کمتر از صددرصد بفروشند، و همین کار را هم کردند و نتیجه آن شد که مصادف هزار دینار سود برد. به مدینه باز می گشتند و مصادف دو کیسه که هر یک حاوی هزار دینار بود به امام صادق علیه السلام تسلیم کرد و گفت یکی از این دو اصل پول شما و دیگر سود تجارت است.

امام علیه السلام فرمود: این سود سرشاری است، چگونه آن را بدست آوردی؟

مصادف جریان نایابی کالا و هم پیمان شدن بازرگانان را شرح داد. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله به زیان گروهی از مسلمانان هم پیمان می شوید که کالایتان را با سودی کمتر از صددرصد بفروشید؟!

۱- امالی صدوق، ص ۱۶۹.

ص: ۳۰

آنگاه یکی از دو کیسه را به عنوان اصل سرمایه که پرداخته بود برداشت و دیگری را پذیرفت، و فرمود: «من به این سود که با بی انصافی بدست آمده نیاز ندارم، ای مصادف بدست آوردن مال از راه حلال بسیار دشوار است.» (۱)

یک روز مردی به امام علیه السلام گفت: نقل شده که علی بن ابیطالب به لباس خشن به تن می کرده و قیمت لباس چهار درهم بود. ولی می بینم که شما لباس نو و جالبی بر تن دارید. امام علیه السلام فرمود: علی علیه السلام زمانی آن لباس را به تن می کرد که اکثر مردم توانایی تهیه لباس خوب را نداشتند و اگر امروز علی علیه السلام می بود و آن لباس را می پوشید لباس شهرت محسوب می شد. و بهترین لباس هر زمان لباس اهل آن زمان است غیر قائم ما اهل بیت هایی که ایشان سیره علی علیه السلام را اجرا می کند و همانند او لباس می پوشد. (۲)

عبدالاعلی می گوید: در یک روز گرم تابستان امام علیه السلام را در راهی از راه های مدینه دیدم که برای کار می رفت، عرض کردم: فدایت شوم با قربی که نزد خدا و قربی که با رسول خدا دارید چگونه در این هوای گرم خود را به زحمت انداخته اید؟

«فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْأَعْلَى خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَعِينِي عَنْ مِثْلِكَ»

فرمود: برای کسب روزی بیرون آمده ام تا از امثال تو بی نیاز باشم. (۳)

ابی عمرو شیبانی گفت: امام علیه السلام را دیدم با بیل در باغ کار می کرد و عرق از او می ریخت!

گفتم: فدایت شوم بیل را به من دهید، بگذارید من به جای شما کار

کنم.

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۵۹.

۲- کافی، ج ۶، ص ۴۴۴.

۳- بحار، ج ۴۷، ص ۵۵.

ص: ۳۱

فرمود: «أَجِبْ أَنْ يَتَأَذَى الرَّجُلُ بِحَرِّ الشَّمْسِ فِي طَلَبِ الْمُعِيشَةِ».

دوست دارم مرد برای طلب روزی رنج گرمای آفتاب را تحمل کند. (۱)

شعیب می گوید: عده ای برای امام علیه السلام در باغی مشغول کار بودند و پایان کارشان نزدیک به غروب بود. امام علیه السلام به کسی که از طرف حضرت ناظر بر کار آنها بود سفارش می فرمود:

«أَعْطِهِمْ أُجُورَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَجْفَأَ عَرَقَهُمْ»

مزد کارگران را قبل از آنکه عرقشان خشک شود پردازید. (۲)

روایت شده که آن بزرگوار در نمازش قرآن تلاوت می کرد. یک بار در هنگام خواندن قرآن از حال رفت و بیهوش شد، وقتی به هوش آمد. سؤال شد که چه چیز باعث شد که چنین حالی به شما دست داد فرمود: آیاتی از قرآن را آنقدر تکرار کردم تا آنجا که از نازل کننده اش شنیدم. (۳)

مأمون رقی می گوید: یک روز در محضر امام علیه السلام بودم، سهل بن حسن خراسانی وارد شد سلام کرده نشست آنگاه عرض کرد: یابن رسول الله شما خانواده ای با رأفت و رحمت هستید امامت از آن شماست چه باعث شده که برای گرفتن حق خود قیام نمی کنید با اینکه صدهزار از پیروانتان با شمشیرهای آتشبار از شما دفاع می کنند.

امام علیه السلام فرمود: «اجلس یا خراسانی رعی الله حَقَّكَ»

اکنون ای خراسانی بنشین، تا حق برای تو آشکار شود.

دستور فرمود تا تنور را روشن کنند همینکه آتش افروخته شد به طوری که شعله های آن قسمت بالای تنور را سفید کرد.

«ثُمَّ قَالَ يَا خُرَاسَانِي! قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ فَقَالَ الْخُرَاسَانِي. يَا سَيِّدِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ»

فرمود: ای خراسانی اینک (اگر مطیع ما هستی) برو در میان تنور

۱- کافی، ج ۵، ص ۷۶.

۲- بحار، ج ۴۷، ص ۵۷ و ۵۸.

۳- بحار، ج ۴۷، ص ۵۷ و ۵۸.

ص: ۳۲

بنشین، خراسانی چنان آشفته و ناراحت گردید که با التماس شروع به پوزش کرد، ای پسر رسول خدا مرا به آتش مسوزان از این ناچیز درگذر و مرا ببخشی! امام علیه السلام فرمود: نگران نباش ترا بخشیدم در همین موقع هارون مکی با پای برهنه وارد شد. نعلین خود را در دست گرفته بود، سلام کرد. حضرت صادق علیه السلام بدون درنگ فرمود: نعلین را بینداز و در تنور بنشین.

هارون داخل تنور شده نشست. امام علیه السلام با خراسانی شروع به صحبت کرد از اوضاع بازارها و خصوصیات خراسان چنان شرح می داد که گویا چندین سال در آنجا بسر برده مدتی به این سخنان سهل خراسانی را مشغول نمود (شاید تنور و هارون را فراموش کند) در این هنگام فرمود: سهل حرکت کند بین وضع تنور چگونه است.

سهل گفت: حرکت کرده بر سر تنور آمدم، آن مرد را در میان خرمن آتش آسوده و آرام نشسته دیدم. هارون از جا حرکت کرد و از تنور بیرون آمد. امام علیه السلام به مرد خراسانی فرمود در خراسان چند نفر از اینها پیدا می شود. عرض کرد به خدا سوگند یک نفر هم یافت نمی شود آن جناب نیز همین طور تکرار کرد که یک نفر هم نخواهد بود و اضافه فرمود:

«أَمَّا إِنَّا لَأَنْخَرُجُ فِي زَمَانٍ لَنْجِدُ فِيهِ خَمْسَهُ مُعَاوِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ».

ما در زمانی که پنج نفر همدست و همدستان پیدا نکنیم قیام نخواهیم کرد. موقعیت را خودمان بهتر می دانیم. (۱)

شاگردان ممتاز امام علیه السلام:

اشاره

تقریباً همه علماء و دانشمندان اتفاق نظر دارند که شاگردان امام علیه السلام به

۱- مناقب، ج ۳، ص ۳۶۲.

ص: ۳۳

چهارهزار نفر می رسیدند که از نقاط مختلف جهان اسلام به محضر او آمده و کسب فیض می کردند و حتی کسانی که از جمله رهبران مخالفین قرار گرفتند هرچه از دانش فرا گرفتند از آن بزرگوار بوده. ابوحنیفه می گوید:

«لَوْلَا السَّنَانُ لَهَلَكَ التُّعْمَانُ»، اگر آن دو سال شاگردی من از امام صادق علیه السلام نبود هلاک می شدم.

و نیز می گوید:

«مَا رَأَيْتُ أَعْلَمَ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ»

هیچکس را عالمتر از جعفر بن محمد نیافتم.

اینک به معرفی چند نفر از شاگردان ممتاز امام علیه السلام می پردازیم:

هشام بن حکم

از بزرگان متکلمین و اهل مناظره است، هشام در ترویج و پیشرفت مذهب جعفری خدمات زیادی نمود و از شاگردان طراز اول و بزرگ امام صادق علیه السلام بوده است.

از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام مدایح و فضائلی برای او نقل شده، و از جمله کسانی است که ترویج امامت را آغاز کرد و با کلام برنده و محکم خود در بحثها و مناظرات مخالفین را منکوب می کرد و عجیب حاضر جواب بود.

او مقیم شهر کوفه بود یک بار در منی بر امام علیه السلام وارد شد در حالیکه هنوز پشت لبش موی درنیاورده و نوجوانی بود. در کنار امامان شیوخ شیعه مثل حمران بن اعین، قیس الماصر، یونس بن یعقوب، ابی جعفر الأحول و دیگران حضور داشتند. امام علیه السلام او را چنان احترام کرد و بالای دست خویش نشانده که احساس کرد تجلیل از او برای بزرگسالان محفل

گران آمد.

فرمود:

«هَذَا نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»

یک روز هشام سؤالاتی درباره اَسْمَاءِ الهی و مشتقات آن کرد حضرت همه را به او پاسخ داد و بعد فرمود:

«أَفْهَمْتَ يَا هِشَامَ فَهَمًّا تَدْفَعُ بِهِ أَعْدَانَنَا الْمُلْحِدِينَ مَعَ اللَّهِ قَالَ هِشَامُ نَعَمْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفَعَكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ ثَبَّتَكَ»

آیا فهمیدی ای هشام، آنچنان فهمیدنی که دشمنان ما و منکرین پروردگار را محکوم کنی؟ عرض کرد آری، آنگاه فرمود: خداوند به تو منفعت رساند و ترا ثابت قدم بدارد.

هشام می گوید: به خدا سوگند بعد از آن هیچکس مرا در مسئله توحید شکست نداد همیشه بر حریف غالب بودم. (۱)

روزی دیگر در محضر امام علیه السلام بود در حالی که جمعی از یاران آن حضرت نیز حضور داشتند امام علیه السلام خطاب به او کرد که آیا نمی خواهی جریان خود را به عمرو بن عبید برای ما تعریف کنی؟

هشام عرض کرد که من به خاطر احترام به مقام معظم شما و شرم و حیا از محضرتان سکوت کرده ام.

امام علیه السلام فرمود: هروقت ما بر شما چیزی را امر کردیم انجام دهید.

هشام گفت: به من خبر دادند که عمرو بن عبید در مسجد بصره می نشیند و عقیده خود را تبلیغ می کند. این برای من خیلی گران آمد. فوراً عازم بصره شدم، روز جمعه بود وارد مسجد شدم دیدم که جمعیت زیادی اطراف عمرو بن عبید حلقه زده اند و با او گفتگو می کنند. من روی

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۱۹.

پای خود نشسته، سر را بلند کرده از آخر جمعیت فریاد زدم که ای مرد عالم من مردی غریب هستم آیا اجازه می دهی سؤالی از شما کنم؟

- سؤال کن،

- آیا چشم داری؟

- پسرم این چگونه پرسیدن است داری می بینی که چشم دارم.

- سؤالهای من اینگونه است.

- جواب مرا به همین نوع سؤالها می دهی؟

- بله پسر.

- آیا چشم داری؟

- آری.

- با آن چه می کنی؟

- رنگها و اشخاص را با آن می بینم.

- شامه داری؟

- آری،

- با آن چه می کنی؟

- بوییدنیا را استشمام می کنم.

- دهان داری؟

- آری.

- با آن چه می کنی؟

- طعم غذاها را می فهمم.

- گوشی داری؟

- آری،

- با آن چه می کنی؟

- شنیدنیها را می شنوم.

- آیا قلب داری؟

- آری،

- آیا این جوارح از قلب بی نیاز هستند؟

- نه.

- چگونه ممکن است.

- پسرم هر وقت جوارح انسان درباره چیزی شك کنند آن را به قلب ارائه می دهند که شك را برطرف کند و به یقین برساند.

- خداوند تبارک و تعالی قلب را برای رفع ابهام و شك قرار داد؟

- آری.

- پس جوارح نیازمند به قلب هستند و در غیر این صورت به یقین نمی رسند؟

- ای ابامروان چطور شد که خداوند برای جوارح انسان امام و پیشوایی قرار داد که محل برطرف کردن شك و ابهام باشد اما این خلق را همگی سرگشته و حیران گذاشت تا همچنان در شك و اختلاف بمانند و برای ایشان امام و رهبر انتخاب نفرمود تا آنها را از شك و حیرت بدر آورد؟!

هشام می گوید: اینجا بود که طرف مناظره ساکت شد و دیگر سخن نگفت. آنگاه امام علیه السلام خندید و فرمود: چه کسی به تو آموخت که از این طریق وارد بحث شوی؟

عرض کرد: هرچه دارم از شما دارم. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این طریق بحث کردن در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است. (۱)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۹ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۶.

ص: ۳۷

مؤمن الطاق

محمد بن نعمان کوفی ابوجعفر معروف به مؤمن الطاق در شهر کوفه دکانی در محله طاق المحامل داشت. چند کتاب تألیف کرده و با مخالفین و خوارج مناظره و احتجاج نموده است.

یک روز نعمان بن ثابت به او گفت: شما شیعیان اعتقاد به رجعت دارید؟ گفت: آری، گفت پس پانصد اشرفی به من قرض بده. و در رجعت که به دنیا برگشتم از من بگیر، مؤمن الطاق گفت: از برای من ضامنی بیاور که چون به دنیا برمی گردی به صورت انسان برگردی تا من پول را بدهم!

روز دیگر همین شخصی به طعنه گفت: ای مؤمن الطاق امام تو حضرت صادق علیه السلام وفات کرد مؤمن الطاق فرمود:

«لَکِن اِمَامَکَ مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ».

اما امام تو (یعنی شیطان) تا روز قیامت نخواهد مرد. (۱)

هم او با اصحاب خود در مجلسی نشسته بود که مؤمن الطاق از دور پیدا شد و متوجه مجلس آنها گشت، همینکه چشم نعمان به او افتاد از روی تعصب و عناد به اصحاب خود گفت که:

«قَدْ جَاءَکُمُ الشَّیْطَانُ»، یعنی شیطان به سوی شما آمد. مؤمن الطاق فوراً در پاسخ گفت:

«اِنَّا اَرْسَلْنَا الشَّیَاطِیْنَ عَلٰی الْکَافِرِیْنَ تُؤْزِہِمُ اِزًا» (۲)

ما شیطانها را به سوی کافران فرستاده ایم که به سختی تحریکشان کنند.

مؤمن الطاق شنید که مردی در کوفه به نام ضحاک نام خود را امیرالمؤمنین نهاده به سراغ او رفت و گفت: من در دین خود بصیرتی دارم، شنیده ام که تو دارای صفت عدل و انصاف هستی بنابراین دوست

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۴۰۵.

۲- مریم - ۱۹، بحار، ج ۴۷، ص ۴۰۵.

ص: ۳۸

داشتیم که به اصحاب تو ملحق شوم. ضحاک با اصحاب خود در میان گذاشت و گفت اگر این مرد با ما یار شود کار ما رواج پیدا خواهد کرد. مؤمن الطاق خطاب به ضحاک گفت: چرا از علی بن ابیطالب علیه السلام بیزاری می جویی و کشتن هر کس را که اعتقاد به او داشته باشد جایز می دانی؟

گفت: برای آنکه او در جنگ صفین در دین خدا حکم گرفت و هر که در دین خدای تعالی حکم گیرد کشتن و بیزاری از او حلال است.

مؤمن الطاق گفت: مرا از اصول دین خود آگاه کن تا با تو مناظره کنم هر کدام پیروز شدیم در دین و کیش یکدیگر در آئیم و بهتر است که یک نفر را جهت روشن شدن حق معین کنی تا بین ما حکم قرار گیرد. ضحاک به یکی از اصحاب خود اشاره

کرد و گفت: این مرد در میان من و تو حکم باشد که عالم و فاضلی است. مؤمن الطاق گفت: این مرد را در دینی که آمده ام با تو مناظره کنم حکم قرار دهی؟ ضحاک گفت: آری.

در اینجا مؤمن الطاق روی به اصحاب و یاران ضحاک کرد و گفت: اینک رهبر شما در دین خدا حکم گرفت. اصحاب ضحاک به جان ضحاک افتادند آنقدر چوب و شمشیر به او زدند که هلاک شد. (۱)

چند کتاب به نامهای الامامه، المعرفه، الرد علی المعتزله در فهرست کتب از تألیفات مؤمن الطاق ثبت شده و بعضی لقب او را از این جهت طاق و یگانه گفتند زیرا که طاق و فرزانه در زهد و تقوی و مناظرات و مباحثات بود.

جابر بن حیان

او اهل خراسان و پدرش دارای شغل داروفروشی بود و چون از

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۹۹.

ص: ۳۹

مخالفین حکومت بنی امیه بوده با ابومسلم و سایر مخالفین اموی به طور سرّی همکاری می نمود و بالاخره هم طرفداران بنی امیه او را در خراسان به قتل رساندند.

جابر پس از کشته شدن پدر از خراسان بیرون آمد و به مدینه رفت و خدمت امام محمدباقر علیه السلام مشرف شد اما پس از مدت کوتاهی امام پنجم علیه السلام به شهادت رسید و او در ردیف شاگردان امام صادق علیه السلام قرار گرفت و چون بعدها در کوفه ساکن شده بود معروف به کوفی شد.

جابر یکی از مردان با نبوغ روزگار بود که نظیرش در تاریخ خیلی کم دیده شده است. او در تمام علوم و فنون مخصوصاً در علم شیمی تألیفات زیادی دارد و به اعتراف خود همه را از امام صادق علیه السلام آموخته است. در اکثر آثار و رساله هایش می نویسد:

«قَالَ لِي جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَلْتِي عَلَيَّ جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَدَّثَنِي مَوْلَايَ جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَخَذْتُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ أَهْلِ زَمَانِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.»

جابر علاوه بر فرضیه ها و تئوری های علمی که اظهار کرده شخصاً آزمایشگاهی متناسب با وسایل آن روز بوجود آورد و تئوری های خود را به صورت عمل درمی آورد.

از مخترعات او اسید آزتیک (تیزاب معمولی) و تیزاب سلطانی می باشد که مرکب از اسید آزتیک و اسید کلریدریک است. همچنین الکل از مخترعات اوست و او بود که چندین فلز و شبه فلز را کشف کرد.

جابر یکی از مفاخر علمی اسلامی در قرن دوم هجری است و ترقی علوم طبیعی مخصوصاً شیمی در اثر کاوشهای او بوده و دانشمندان بعد از وی مانند محمد زکریای رازی، ابوعلی سینا، ابوعلی مسکویه از آثار او استفاده های گوناگون علمی نموده اند.

در دوران رنسانس اروپا در حدود سیصد رساله از جابر بن حیان به

ص: ۴۰

زبان آلمانی چاپ شده که در کتابخانه های برلین و پاریس موجود است.

از مجموع آراء و عقایدی که درباره جابر اظهار گردیده این نکته مسلم است که جابر شاگرد اختصاصی امام صادق علیه السلام بوده و در تألیفات خود از آن حضرت الهام گرفته همانطور که خود اعتراف نموده است و توانسته پانصد رساله با نظر امام علیه السلام تکمیل نماید.

اغلب این رسالات غیر از علوم شرعی (فقه و تفسیر و اصول عقاید و حدیث و کلام و غیره) بوده و در رشته های تخصصی مانند هیأت و نجوم و طبیعیات و پزشکی و غیره تدوین یافته است. (۱)

فرید وجدی در دائره المعارف خود می نویسد:

ابوعبدالله جعفرالصادق علیه السلام یکی از ائمه اثنی عشر در مذهب امام علیه السلام است و از سادات و بزرگان خاندان نبوت است و به واسطه صداقت در گفتار به صادق لقب یافته است. حضرتش از فاضلترین انسانها و دارای مقالاتی در علم کیمیاست. شاگرد او ابوموسی جابر بن حیان کتابی تألیف نموده مشتمل بر هزار ورق و متضمن رسائل حضرت صادق علیه السلام، که در پانصد رساله تدوین شده است. (۲)

بعضی از کتابهایی که از جابر به زبان های خارجی ترجمه شده عبارت است کتاب السّموم، در گیاه شناسی و جانورشناسی و از سموم آنها که در طب مورد استفاده است بحث می کند.

کتاب الخواص: از خواص داروها و طرز ترکیب آنها گفتگو می کند. و کتاب طبی است و نسخه آن در لندن موجود است. کتاب البیان: این کتاب در هندسه نوشته شده که در سال ۱۸۹۱ به زبان لاتین ترجمه شده است.

کتاب الزبیق: این کتاب را «برتلو» شیمیدان معروف فرانسوی ترجمه و

۱- حضرت صادق علیه السلام کمپانی، ص ۲۶۲.

۲- دائرهالمعارف، ج ۳، ص ۱۰۹.

مفضل بن عمر جعفی

او از فقهای بزرگ و موثق، از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام و متصدی برخی از امور از جانب آن حضرت بود.

گروهی از شیعیان به مدینه آمدند و از امام علیه السلام تقاضا کردند شخصی را به ایشان معرفی کند که به هنگام نیاز در امور دینی و احکام شرعی به او مراجعه کنند، امام علیه السلام فرمود: هر کس سؤالی داشت نزد من بیاید و از خودم بپرسد و برود. آنان اصرار کردند که حتماً شخصی را نیز تعیین فرماید، فرمود:

«مفضل بن عمر را برایتان تعیین کردم، آنچه بگوید بپذیرید، زیرا او جز حق نمی گوید:

امام صادق علیه السلام در چند جلسه درس توحید و خداشناسی را به مفضل آموخت که بعد از آن معروف شد به توحید مفضل.

مرحوم مجلسی در بحار و شیخ مفید در اختصاص متن کامل آن را نقل کرده اند.

مفضل نزد امام علیه السلام آنقدر محبوب بود که یک بار وقتی بر امام علیه السلام وارد شد آن حضرت به او لبخندی زد و فرمود:

«إِلَىٰ يَا مَفْضَلُ! فَوَ رَبِّي إِنِّي لَأُحِبُّكَ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ يَا مَفْضَلُ، لَوْ عُرِفَ جَمِيعُ أَصْحَابِي مَا تَعْرِفُ مَا اِخْتَلَفَ إِثْنَانُ».

بیا نزدیک ای مفضل! به خدا سوگند ترا دوست دارم و کسی را که ترا دوست دارد نیز دوست می دارم. ای مفضل: اگر اصحاب من همگی به آنچه را که تو بدان معرفت یافتی آشنایی پیدا می کردند هیچگاه بین دو نفر اختلافی نمی افتد.

ص: ۴۲

سپس مفضل عرض کرد گمان می کنم بیش از آنچه را که سزاوار هستم درباره من فرمودید. امام علیه السلام فرمود: بلکه آنچه را که خداوند تبارک و تعالی درباره تو قرار داده گفتم.

مفضل گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جابر بن یزید چه منزلتی نزد شما دارد؟ فرمود: منزلت سلمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. عرض کرد: داود بن کثیر رقی چه منزلتی نزد شما دارد؟ فرمود: منزلت مقداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. (۱)

(مفضل می گوید یکی از سفارشات امام علیه السلام به من این بود که مطالب را بنویسی و علمت را بین برادران ایمانیت نشر بده تا پس از مرگ تو نوشته هایت به دیگران به ارث برسد. زیرا که زمانی بر این مردم فرا می رسد که به چیزی اهمیت نمی دهند مگر به نوشته های پیشینیان! (۲)

فیض بن مختار به امام علیه السلام عرض کرد فدایت شوم من در جلسات و حلقات بعضی از مردم کوفه شرکت می کنم و گرفتار شک و ابهام می شوم اما همینکه به مفضل بن عمر مراجعه می کنم اشکال مرا برطرف کرده و مرا راحت می کند به طوری قلبم اطمینان پیدا می کند که دیگر هیچگونه ابهامی باقی نمی ماند.

امام علیه السلام فرمود: ای فیض او از آنچه درباره اش گفتی آجل و بالاتر است. (۳)

امام کاظم علیه السلام درباره مفضل فرمود:

مفضل همدم و موجب راحتی من است و هنگامی که مفضل از دنیا رفت فرمود: خدا او را رحمت کند. او پدری بود بعد از پدر، هم اکنون او راحت و آسوده شد. (۴)

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۳۹۵.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۲.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۲.

۴- تحفه الاحباب، ص ۳۷۶.

ص: ۴۳

ابوبصیر لیث بن الباختری

او افتخار شاگردی امام باقر و امام صادق علیه السلام را داشت.

جمیل بن درّاج می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

«بَشِّرِ الْمُحِبِّينَ بِالْجَنَّةِ بِرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ وَ أَبُوْبَصِيرِ لَيْثِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ الْمُرَادِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ أَمْنَاءَ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لَوْ لَا هُوَ لَأَنْقَطَعَتْ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَ انْدَرَسَتْ.»

دلدادگان به حضرت حق را به بهشت مژده دهید، بریدبن عجلی، ابوبصیر، محمد بن مسلم و زاره. اینها همان چهار مرد نجیب و امین خدا بر حلال و حرام هستند که اگر این چهار نبودند آثار نبوت قطع و از بین می رفت. (۱)

سلیمان بن خالد می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحْيَا ذِكْرَنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي إِلا زُرَّارَةَ وَ أَبُوَا بَصِيرًا. وَ لَيْثَ الْمُرَادِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بَرِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ وَ لَوْ هُوَ لَمَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا، هُوَ لَأَنْقَطَعَتْ آثَارُ الدِّينِ وَ أَمْنَاءُ أَبِي عَلِيٍّ حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ وَ تَقَدَّمَتْ.»

نیافتم احدی را که معارف ما و احادیث پدرم را زنده کند مگر زواره و ابوبصیر و لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید

عجلی، اگر اینها نبودند کسی نمی توانست احکام را استنباط کند، اینها حافظان دین و امناء پدرم امام باقر علیه السلام بر حلال و حرام خدا هستند.

ایشان سبقت گیرندگان در دنیا به سوی ما می باشند همانطور که در آخرت نیز به سوی ماسبقت خواهند گرفت و بر دیگران مقدم خواهند بود. (۲)

و همان بزرگوار فرمود: اوتاد زمین و اعلام دین چهار نفرند، محمد بن

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۴۲

ص: ۴۴

مسلم، برید بن عجلی، ابوبصیر و زراق بن اعین.

یک روز نفس زنان بر امام علیه السلام وارد شد. همینکه در گوشه ای نشست امام علیه السلام فرمود: چرا اینطور نفس می کشی؟ عرض کرد فدایت شوم ای پسر رسول خدا پیر شده ام و استخوانهایم سست شده و به مرگ نزدیکم و نمی دانم که آیا برای جهان آخرت خویش کاری کرده ام! امام علیه السلام فرمود: ای ابامحمد توهم اینطور صحبت می کنی؟ عرض کرد فدایت شوم چگونه این سخن را نگوییم! فرمود: ای ابامحمد آیا نمی دانی که خداوند تبارک و تعالی به جوانان شما کرم می کند و از کهنسالان شما حیا می کند. (۱)

جمیل بن درّاج

او با برادرش افتخار درک محضر امام علیه السلام را داشته و جزء فضلاء و اهل دانش و فقهاء معروف هستند.

جمیل بسیار زاهد و عابد بود به طوری که سجده های طولانی او در بین مردم ضرب المثل بود. در آخر عمر از نعمت بینایی محروم گردید و زندگانی اش تا زمان حضرت رضا علیه السلام به طول انجامید.

فضل بن شاذان میگوید: یک روز بر محمد بن ابی عمیر وارد شدم در حالی که در سجده بود. سجده را خیلی طول داد وقتی سر از سجده برداشت او را به خاطر طول سجودش تعریف و تمجید کردم. او به من گفت اگر سجده های طولانی جمیل بن درّاج را ببینی چه خواهی گفت: روزی دیگر بر جمیل وارد شدم دیدم که جدا سجده ها را طولانی بجا می آورد. (۲)

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۴۵.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۵۱ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۸۰.

ص: ۴۵

او به شغل بزازی مشغول بود. از روایات استفاده می شود که معلی از اولیاء الله و از اهل بهشت است. امام علیه السلام بقدری به او علاقمند بود که وی را وکیل و قیم بر نفقات خانواده خویش نمود.

عقبه بن خالد می گوید: من و معلی بن خنیس و عثمان ابن عمران به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدیم، همینکه حضرت ما را دید فرمود: مرحبا مرحبا به شما، این صورتها ما را دوست دارند و ما هم ایشان را دوست می داریم.

«جَعَلَكُمُ اللَّهُ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

خداوند تبارک و تعالی شما را با ما در دنیا و آخرت قرار دهد.

ابوبصیر می گوید: خدمت امام علیه السلام بودم نام معلی بن خنیس به میان آمد، امام علیه السلام فرمود: ای ابوبصیر آنچه درباره معلی بن خنیس می گویم پنهان بدار، عرض کردم. پنهان می دارم. فرمود: «معلی» به مقام والای خود نمی رسد مگر به آنچه داود بن علی بر سر او می آورد! گفتم: داود بن علی با او چه می کند فرمود: او را احضار می کند و گردنش را می زند و بدنش را به دار می آویزد و این کار در سال آینده واقع می شود.

سال بعد داود بن علی فرماندار مدینه شد و معلی بن خنیس را احضار کرد و از او خواست شیعیان امام صادق علیه السلام را معرفی کند. معلی نپذیرفت. فرماندار تهدید کرد که اگر مقاومت کنی و نگویی ترا می کشم! معلی گفت: مرا به کشتن تهدید می کنی؟! به خدا سوگند اگر شیعیان امام صادق علیه السلام زیر پای من باشند پا از روی آنان بر نمی دارم و اگر مرا بکشی مرا خوشبخت و خود را بدبخت ساخته ای و داوود او را به شهادت رساند. (۱)

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۱۲۹.

ص: ۴۶

ابوحمزه ثمالی

نام شریف او ثابت بن دینار، مردی ثقه و جلیل القدر و از زهاد و مشایخ اهل کوفه بود و کتابی در تفسیر قرآن نوشته است. (۱)

امام رضا علیه السلام درباره او فرمود: ابوحمزه ثمالی در زمان خود مانند سلمان فارسی بود سپس امام هشتم علیه السلام می فرماید بدین جهت که خدمت چهار نفر از ما (علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر) را کرده است. (۲)

امام صادق علیه السلام او را طلبید وقتی به محضرش آمد امام علیه السلام به او فرمود: وقتی ترا می بینم استراحت و آسایش می یابم.

یک روز امام زین العابدین علیه السلام وارد کوفه شد و به مسجد کوفه رفت. ابو حمزه ثمالی می گوید: نشنیدم لهجه پاکیزه تر از او، نزدیکش رفتم تا بشنوم

چه می گوید: شنیدم که می گفت:

«الهی إِنْ كَانَ قَدْ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ أَصَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ»

بار پروردگارا اگر معصیت ترا کردم ولی بتحقیق بهترین چیزها را که تو دوست داری به محضرت آورده ام.

ابو حمزه می گوید: من دنبال او حرکت کردم تا به محل نگهداری شتران رسیدیم در آنجا غلام سیاهی را دیدم از او پرسیدم این شخص کیست؟

گفت: «أُوَيْخَفِي عَلَيْكَ شَمَائِلُهُ»، از سیما و شمائلش او را نشناختی! او علی بن حسین علیه السلام است.

ابو حمزه گفت خود را روی قدمهای حضرت انداختم و بوسه بر پاهای مبارکش زدم، آن بزرگوار نگذاشت و با دست خود سر مرا بلند کرد و فرمود: ای ابو حمزه چنین نکن سجده نشاید مگر برای خداوند عزوجل.

۱- رجال نجاشی، ص ۸۳.

۲- رجال علامه حلی، ص ۲۹.

ص: ۴۷

عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای چه به اینجا آمدید. فرمود: بر آنچه که مشاهده کردی یعنی نماز در مسجد کوفه و اگر مردم بدانند چه فضیلتی در آن است به این مکان می آیند اگر چه به روش کودکان، خود را بر زمین کشند.

سپس فرمود: آیا میل داری که به اتفاق به زیارت قبر جدم علی بن ابیطالب علیه السلام برویم. عرض کردم آری. آنگاه همراه با حضرت به کنار قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدیم. امام به صورت خود را روی قبر گذاشت و فرمود: این قبر جدم علی بن ابیطالب علیه السلام است. آنگاه آن حضرت را زیارت کرد به زیارتی که اول آن «السَّلَامُ عَلَى إِسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ وَ نُورِ وَجْهِهِ الْمُضِيِّ...» می باشد و در پایان با قبر مطهر وداع نمود و به سوی مدینه حرکت کرد و من هم به کوفه باز گشتم. (۱)

ابو حمزه می گوید: دختری داشتم که به زمین افتاد و دستش شکست، نشان شکسته بند دادم. دستش را دید و گفت شکسته است به داخل خانه اش رفت که وسایل بستن و معالجه را بیاورد. من در آستانه درب خانه ایستاده بودم، دلم به حال دخترم سوخت گریه کردم و از درگاه پروردگار شفایش را خواستم. شکسته بند با وسایلش آمد، همینکه دست او را گرفت تا معالجه کند هیچگونه آثاری از شکستگی مشاهده نکرد به دست دیگرش نظر کرد دید آنهم سالم است. گفت این دختر عیبی ندارد. ابو حمزه می گوید: این حادثه را برای امام صادق علیه السلام بیان کردم:

«فَقَالَ يَا أَبَاحْمَزَةَ وَافِقَ الدُّعَاءَ الرُّضَا فَاسْتَجِيبَ لَكَ فِي أَسْرَعِ مِنْ طَرْفِهِ عَيْنٍ.»

پس فرمودند: ای اباحمزه دعا را با رضا و تسلیم حق بودن همراه کن خداوند تبارک و تعالی سریعتر از یک چشم به هم زدن مستجاب می نماید. (۲)

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۸۷.

ص: ۴۸

ابوبصیر می گوید به خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم امام علیه السلام احوال ابوحمزه ثمالی را پرسید، عرض کردم وقتی از هم جدا شدیم بیمار بود. فرمود: هرگاه به نزد او مراجعت کردی،

«فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَاعْلَمْهُ أَنَّهُ يَمُوتُ فِي شَهْرِ كَذَا فِي يَوْمِ كَذَا»

سلام مرا به او برسان و بگو که تو در فلان ماه و فلان روز وفات خواهی کرد.

ابی بصیر می گوید: عرض کردم فدایت شوم به خدا سوگند ما با او انس داشتیم و او از شیعیان شماس است.

امام علیه السلام فرمود:

«صَدَّقْتَ مَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَهُ»

راست گفستی آنچه نزد ما برای شماس بهتر است برای شما گفتم شیعه شما با شماس است.

فرمود:

«نِعْمَ إِنْ هُوَ خَافَ اللَّهَ وَرَاقَبَ نَبِيَّهُ وَتَوَفَّى الذُّنُوبَ فَإِذَا فَعَلَ كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا.»

آری، اگر از خدا بترسید و مراقب پیغمبر خود باشد و از گناهان خود را نگاه دارد با ما خواهد بود. گفتند این اتفاق در همان سال یعنی سنه صد و پنجاه هجری همانطور که امام علیه السلام پیش بینی کرده بود واقع شد.

فیض بن مختار کوفی

او مردی ثقة و از راویان احادیث امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، یک بار به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و اصرار زیاد کرد که امام بعد از خود را معرفی کند.

امام علیه السلام پرده ای را که در کنار اتاق آویخته بود بالا زد و پشت آن پرده

رفت و او را نیز طلبید، فیض چون به آن موضع وارد شد دید آنجا محل نماز حضرت است. امام علیه السلام در آنجا نماز خواند آنگاه از قبله منحرف شده روبروی فیض نشست که در این بین امام موسی علیه السلام داخل شد و در آن موقع آن بزرگوار پنج ساله بود و در دست خود تازیانه داشت، حضرت صادق علیه السلام او را بر زانوی خود نشانید و فرمود: پدرم و مادرم فدایت باد این تازیانه چیست؟ گفت: به برادرم علی برخورد کردم این را در دست او دیدم که بر حیوانی می زد، از دست او گرفتم. آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای فیض صحف ابراهیم و موسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و آن حضرت به علی بن ابیطالب علیه السلام سپرد و او را امین دانست و بعد یک یک امامان را نام برد که هر کدام به امام بعد از خود آن صحف را سپردند و فرمود: هم اکنون آن صحف نزد من است و من این پسر را امین دانسته با کمی سنش به او سپرده ام. (۱)

مناظرات امام علیه السلام

روزی ابوشاکر دیصانی که مردی منکر خدا بود به محضر امام علیه السلام رسید و گفت: ای جعفر بن محمد برای من دلیل روشن بر اثبات آفریدگار جهان بیاور، امام علیه السلام فرمود: بنشین، ابوشاکر نشست. بچه ای در آنجا با تخم مرغ بازی می کرد. امام تخم مرغ را از او گرفت و به دیصانی گفت نگاه کن این تخم مرغ چون دژ و حصار محکمی است که از تمام اطراف پوشیده شده و جدار خارجی آن را پوستی محکم و ضخیم تشکیل داده و در زیر آن پوسته نازکی قرار دارد و در داخل پوسته، سفیده روانی است که در میان آن زرده قرار دارد. نه چیزی در آن داخل می شود و نه از داخل آن چیزی

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۹۷.

ص: ۵۰

خارج می گردد اکنون تو نمی دانی این تخم منشأ حیوانی ماده یا نر خواهد بود. هنگامی که با شرایط معین باز شد جوجه ای همانند طاووس به رنگهای مختلف از میان آن خارج می شود. ای دیصانی آیا برای پیدایش این تخم مرغ با چنین خصوصیتی مدبری حکیم و آفریننده ای علیم لازم می دانی یا می گویی خودبخود با این وضع شگفت انگیز پیدا شده؟

ابوشاکر سر به زیر انداخت. و مدتی فکر کرد و ناگاه سر برداشت و گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنْكَ إِمَامٌ وَ حُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ»

گواهی می دهم بر یگانگی خدا و رسالت خاتم انبیاء و شهادت می دهم که شما امام و حجت خدا بر خلقی و توبه می کنم از عقیده ای که تا کنون داشتم. (۱)

سفیان ثوری در حال قدم زدن در مسجد الحرام بود ناگاه چشمش به امام صادق علیه السلام افتاد در حالیکه آن بزرگوار لباس سفیدی مانند پوست تخم مرغ پوشیده بود.

سفیان گفت:

«وَاللَّهِ مَا لَبِسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مِثْلَ هَذَا الْبَاسِ وَلَا عَلَيَّ وَلَا أَحَدٌ مِنْ آبَائِكُمْ!»!

به خدا قسم این نوع لباس را رسول الله و علی و هیچیک از پدران علیهم السلام پوشیده است.

امام علیه السلام فرمود: گوش کن آنچه می گویم و حفظ نما، زیرا چیزی که می گویم برای دنیا و آخرت تو خوب است، اگر بر سنت پیغمبر و حق بمیری و نه بر بدعت!

پدرم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در زمان تنگدستی و مضیقه بود ولی

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۷۱.

ص: ۵۱

اگر نعمت دنیا و گشایش آن روی آورد شایسته ترین مردم برای استفاده از آن نیکانند نه فاسقان و منافقین، آنچه تو بر من ایراد کردی قسم به خدا با همین لباس که مشاهده میکنی از هنگام تکلیف هر حقی از خداوند در مالم تعلق گرفت. روز را به شام نرسانده حق را به محل آن رسانیدم. (۱)

ابومنصور می گوید: یکی از دوستانم برایم نقل کرد که با ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع (که از دهری مذهب آن زمان بودند) در مکه در مسجد الحرام نشسته بودیم، ابن مقفع گفت: این مردم را می بینید؟ و به سوی جایی که حاجیان طواف می کردند اشاره کرد و بعد گفت هیچیک از آنان شایسته نام انسان نیستند مگر آن مرد بزرگ که نشسته است (یعنی امام جعفر صادق علیه السلام) اما دیگران همگی سفله و حیوانند!

ابن ابی العوجاء گفت: چرا از این همه فقط آن مرد را انسان میدانم؟! گفت: زیرا در او چیزهایی از دانش و فضل سراغ دارم که در غیر او نیافتم.

باید ادعای ترا درباره او از خود او جویا شوم، و خودم دریابم. از این کار صرف نظر کن، چرا که من بیمناکم اگر با او سخن بگویی آنچه در دست داری تباه سازد (یعنی ترا از عقیده ات که به خدا و دین قائل نیستی بازگرداند).

نظر تو این نیست، بلکه می خواهی من او را نینم تا نادرستی آنچه درباره او گفتم آشکار نشود و گفتار تو دروغ درنیاید. اکنون که درباره من چنین می اندیشی نزد او برو و هرچه می توانی دقت کن تا لغزشی نداشته باشی و زمام اختیار را از دست نده که دست بسته تسلیم خواهی شد و آنچه را می خواهی بگویی حساب کن کدام به سود و کدام به زیان توست و آنها را

ابن ابی العوجاء برای دیدار امام رفت، و من و ابن مقفع برجای خویش ماندیم، و چون بازگشت گفت: ای پسر مقفع! وای بر تو، تو گفتی او انسانی است، اما من دیدم او از جنس بشر نیست! اگر در جهان یک تن باشد که هر گاه بخواهد روح محض است و هر گاه بخواهد در بدن جسمانی دیده می شود، تنها اوست!! (۱) روز دوم ابن ابی العوجاء خدمت امام رسید. ولی سخن نمی گفت و مهر خاموشی بر دهان زده بود. امام علیه السلام فرمود: گویا برای صحبت در موضع دیروز آمده ای؟ گفت: آری ای پسر پیغمبر به این قصد آمده ام. فرمود: چه بسیار شگفت انگیز است که خدا را انکار می کنی، ولی گواهی می دهی که من پسر پیغمبرم. گفت: عادت مرا وادار کرد که شما را به این عنوان خطاب کنم. فرمود: پس چرا راجع به اصل موضوع سخن نمی گویی؟ گفت: جلال و هیبت محضر شما مرا گرفته زبانم قدرت سخن گفتن ندارد. من در محضر بسیاری از دانشمندان حاضر شده و با بسیاری از متکلمین مناظره نموده ام، لکن هیچگاه در هیچ محضری چنین مرغوب نبوده ام.

فرمود: چنین است ولی من خودم در گفتگو را باز می کنم. سپس به او متوجه شده فرمود:

آیا مصنوعی یا غیر مصنوعی؟

گفت: من مصنوعی نیستم.

فرمود: اگر مصنوعی بودی چگونه بودی؟ (یعنی آثار و خواص مصنوعیت را بیان کن).

ابن ابی العوجاء سر به زیر افکنده و با چوبی که در دست داشت بازی می کرد، و صفات را از درازی و کوتاهی و عرض و عمق و حرکت و سکون به خود تذکر می داد و می گفت تمام اینها اوصاف مصنوع و مخلوق است. امام علیه السلام فرمود: حال که در خود چیزی جز آثار مصنوعیت نمی یابی به مصنوعیت خود و وجود صانع اعتراف کن.

گفت: از من چیزی پرسش کردید که قبل از شما کسی پرسش نکرده و بعد هم نخواهد کرد. فرمود: بر فرض که نسبت به گذشته علم داری و می دانی که تا به حال کسی از تو چنین پرسشی نکرده، ولی نسبت به آینده چه اطلاعی داری که می گویی بعد از این هم کسی چنین پرسشی نخواهد کرد؟ بعلاوه، خلاف مبنای خودت سخن گفتی، تو می گویی جهان قبل و اول و آخر ندارد. چگونه برای زمان قبل و بعد قائل شدی؟ سپس فرمود: برای توضیح بیشتر مثالی میزنم، اگر کیسه ای پر از

جواهر داشته باشی کسی پرسد آیا در کیسه دیناری هست؟ در مقام پاسخ وجود دینار را در کیسه نفی کنی یعنی بگویی در کیسه دینار نیست. سپس بگویند دینار را برای من توصیف کن و تو صفات و مشخصات دینار را ندانی با اینکه مشخصات دینار را نمیدانی آیا حق داری وجود دینار را در کیسه که همراه داری نفی کنی؟ گفت: خیر حق ندارم. فرمود: عالم بزرگتر و طول و عرضش از کیسه بیشتر است، شاید در عالم مصنوعی باشد، تو که مصنوع را از غیرمصنوع تشخیص نمی دهی چگونه وجود مصنوع را نفی می کنی؟ ابن ابی العوجاء از پاسخ عاجز شد و سکوت کرد و بعضی از رفقاییش اسلام اختیار کردند، لکن خودش با بعضی از رفقا اسلام را نپذیرفتند و

ص: ۵۴

مجلس روز دوم پایان یافت. روز سوم آمد، عرض کرد: من پرسش را به شما برمی گردانم، یعنی امروز من از شما می پرسم. امام علیه السلام فرمود: از هرچه می خواهی پرسش کن.

گفت: برای حدوث اجسام چه دلیلی دارید؟ فرمود: چیزی را از کوچک و بزرگ اجسام عالم نمی بینیم، جز این که اگر چیزی به آن ضمیمه شود بزرگتر گردد. و این دلالت بر زوال و انتقال از حالی به حالی دارد و اگر اجسام قدیم و ازلی بود از حالی به حالی منتقل نمی شد. و چیزی که زوال او جایز است وجود و عدمش جایز خواهد بود، پس نسبت به آن وجود بعد از عدم و عدم بعد از وجود ممکن است و چیز نشان قدیم و حادث و صفت ازل و عدم جمع نمی شود.

گفت: درست است اگر اجسام چنانکه فرمودید باشد حادث خواهد بود ولی اگر فرض کنیم، اجسام بر کوچکی خود باقی بمانند چگونه استدلال به حدوث آنها می فرمایید؟

فرمود: سخن ما در این عالم موجود است. اگر فرض کنی عالم دیگری به جای این عالم گذاشته شود به اینکه این عالم را برداری عالم دیگری جای آن بگذاری همان برداشتن این عالم و گذاشتن عالم جدید به جای خود بهترین گواه بر حدوث این عالم و عالم جدید است. علاوه بر این روی همین فرض جواب می گوئیم.

آنچه را که فرض کردی همیشه کوچک باشد در عالم ذهن جایز است که چیزی به آن ضمیمه شده بزرگ شود یعنی عقل تبدیل و تغییر حالت او را تجویز می کند و همین تجویز عقل و امکان تبدیل و دلیل حدوث و خارج شدن از صفت قدم است.

ص: ۵۵

آیا برای تو بیش از آنچه گفتی برهان و دلیلی هست؟ ابن ابی العوجاء ساکت و مغلوب شد. (۱)

بین امام صادق علیه السلام و یک طیب هندی مناظره ای رخ داد که خلاصه اش این است.

مفضل بن عمر نامه ای به امام علیه السلام نوشت و در آن نامه قید کرد که افراد مادی و ملحدی پیدا شده اند که منکر خدا هستند. از امام علیه السلام خواست جوابهایی به آنان داده شود. امام علیه السلام در جواب مفضل نوشت: نامه تو رسید و من

مذاکراتی را که با یک طبیب هندی که از هندوستان برای دیدن من آمد. و با من درباره ادیان بحث کرده برای تو می نویسم و همین نامه پاسخ تو در برابر منکرین خدا خواهد بود.

آن حضرت فرمود: روزی که طبیب مشغول کوبیدن هلبله (میوه گیاه هندی) برای مصرف خود بود و آن را با چیزهایی دیگر مخلوط می کرد تا دارویی برای خود بسازد همان هلبله بود، و بعداً هم اینطور خواهد بود و مانند درختی است که خود به خود می روید و به کمال رسد و می افتد و درخت دیگری جای آن سبز می شود و این کار محتاج به صانعی نیست! او می گفت هر چیز به حواس پنجگانه درک میشود و از حواس من چیزی درک خالق را نمی کند تا من به خدا معتقد شوم و بر قلبم هم چیزی نمی رسد تا خدایی بشناسم. امام فرمود: ای طبیب آیا خدا را انکار می کنی زیرا که به حواس نمی رسد و با همان حواس که اشیاء را می شناسی می خواهی خدا را بشناسی، در حالی که من با همین حواس که تو انکار می کنی اقرار به خدایی او کردم. آیا چنین نیست که یکی از من و تو درست گفته ایم؟

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۵.

ص: ۵۶

گفت: آری، چاره نیست یا تو درست فهمیده ای یا من.

فرمود: اگر سخن تو درست باشد از عذاب خدا می ترسی یا نه؟

گفت: نه چون خدایی نیست که من از عذاب او بترسم.

فرمود: اکنون بگو اگر نظر من درست باشد از این راهی که هلاک تو در آن است کناره می گیری یا نه؟ فرمود: در این صورت کدامیک از ما به احتیاط و رستگاری نزدیکتر هستیم. گفت: البته شما ولی عقیده شما فقط ادعاست و دلیلی ندارید در صورتی که من در عقیده ام یقین دارم چون خدا را حس نمی کنم. فرمود: تو در عجز حواس انکار خدا کردی و من در عجز حواس ادراک خدا کردم. گفت: چگونه می شود که عجز سبب وجود خدا گردد. فرمود: هر چیزی که در آن اثر ترکیب جاری شد جسم است و هر چه را که چشم بیند و یا حس احساس کند آن غیر از خداست زیرا خدا را به مخلوق نباید تشبیه کرد و اساساً حواس انسان نمی تواند همه چیزها را حس کند آیا تو به آسمانها رفته و یا همه جای زمین را دیده ای؟ گفت: نه. فرمود: پس از کجا ادعا می کنی که هر چه را من با این حواس درک نکنم قبول ندارم، تو کجا را گشته ای و چه نقاطی را تفحص نموده ای که خدا را آنجا نیافته ای؟ گفت: نمی دانم شاید در آنجاها که من ندیده ام مدبری باشد و شاید هم نباشد. فرمود: اکنون که از انکار به شک افتادی امیدوارم که از شک هم بیرون

ص: ۵۷

آمده به وجود خدا معترف شوی.

گفت: البته به وجود چیزی که در احاطه حواس من نیست شک حاصل میشود ولی یقین چگونه بدست می آید.

فرمود: از همین هلیله که در دست توست آیا آنچه در نهاد آن مخفی است (اثر او را) می بینی؟

گفت: نه.

فرمود: پس چگونه شهادت بر خاصیت آن که نمی بینی می دهی؟ و آیا میدانی که این هلیله از زمین می روید؟ گفت: بلی آن از درخت هلیله بوجود آمده و آیا شما می توانید برای او صناعی اثبات کنید؟ فرمود: بگو بدانم این هلیله پیش از آنکه سخت و قوی شود آن زمان که دو ساق نرم داشت و بدون هسته و پوسته و بدون رنگ و طعم بود و حالا- به این کیفیت درآمده است یا خیر؟ گفت: آری اگر این مراحل را طی نمی کرد رسیده نمی شد و اثری نداشت. فرمود: بگو بدانم هلیله چگونه خودش را بوجود آورد؟ گفت: این هلیله از درخت بوجود آمده است. فرمود: درخت را که بوجود آورده است؟ گفت: درخت هم از هسته هلیله دیگر بوجود آمده است. فرمود: اگر درخت از هلیله بوجود آمد و هلیله هم از درخت بگو بدانم اولین درخت یا اولین هلیله چگونه بوجود آمده است؟ و هلیله دادن و پوسیدن مجدداً روییده است و آیا درخت در مدّت حیات خود عوامل حیات را که خاک و هوا و نور و آب است برای خود مهیا می سازد یا دیگری این عوامل را برای درخت فراهم کرده است.

ص: ۵۸

گفت: البته بر این گفته نیستم که خودش بتواند تدبیر زندگی خودش را بنماید.

فرمود: پس لازم است اقرار کنی که خداوند است که عوامل حیات و سرسبزی او را فراهم کرده است و نکته مهم و اساسی این است که تو گمان می کنی که همه چیز را به حواس درک می کنی در حالیکه این سخن باطل است؛ حواس ابداً دلالت بر اشیاء نمی کنند، آنها وسیله ادراک هستند آنکه درک می کنند عقل است و میدانی که حواس گاهی از کار می افتند مثلاً چشم کور می شود، گوش کر می شود، در عین حال قلب (عقل) درک می کند، امر و نهی می نماید و مصالح و مضار را تشخیص می دهد و تشخیص هم درست و بجاست.

گفت: من باور نمی کنم که قلب بدون حواسی چیزی را درک کند. فرمود: آیا در خواب دیده ای که می خوری و می آشامی و می خندی و در شهرها گردش می کنی و با آشنایان و خویشاوندان که مرده اند یا زنده اند صحبت می کنی، گفت: آری از این قبیل امور بسیار دیده ام. فرمود: بگو بدانم کدام حواس تو در خواب آنها را درک کرد در حالیکه چشم بسته و سایر حواس نیز بظاهر از کار افتاده و این مدرکات با کدام حس بود؟

گفت: نمی دانم و نمی توانم بگویم کدام حس من آنها را درک کرده و حال آنکه شخص خوابیده چون مرده ای است که نمی شنود و نمی بیند. فرمود: اکنون به حقیقت نزدیک می شوی آیا شایسته نیست که اعتراف کنی آنچه در خواب دیده ای و بعد از بیداری می بینی و آنچه درک کرده ای با قلب خود درک کرده ای و آن حس باطنی است که خداوند در تو قرار داده و با آن معانی و حقایق را درک می کنی.

گفت: آری چاره ای جز اقرار به این حقیقت ندارم.

امام صادق علیه السلام فرمود: حالا شایسته است عقل تو، ترا دلالت نماید بر اینکه خدای عالم همه چیز را به قدرت و علم و تدبیر خود خلق فرموده است.

طیب هندی گفت: شهادت می دهم که خالق این عالم یگانه است و دلایل تو بسیار محکم بوده و عقل من هم آن را تأیید می کند. (۱)

آثار امام علیه السلام

۱- توحید مفضل

رساله ای است در رد مادیون و اثبات صانع، امام علیه السلام طی چند جلسه عالیترین حقایق توحیدی را برای مفضل بن عمر بیان فرموده است. بدون شک این رساله یک دوره علوم طبیعی و انسان شناسی و حیوان شناسی و گیاه شناسی و جهان شناسی است. و هم اینکه به رئوس بعضی از مطالب آن می پردازیم: نخستین دلیل بر وجود خداوند نظم و ترتیب جهان است که هر چیزی بدون هیچگونه نقصی به بهترین وجهی در جای خود قرار گرفته است.

دلیل دیگر بر وجود خداوند آفرینش شگفت انگیز انسان است هنگامی که بچه در رحم مادر است سه پرده او را پوشانیده و خداوند خوراک لازم را به او می رساند. و چون خلقتش کامل شد و پوست بدن وی توانست سرما و گرما را تحمل کند و چشمش تاب دیدن روشنایی را پیدا کرد از مادر متولد می شود. مرکز دستگاه فهم و ادراک (مغز) نیز یکی از عجایب خلقت انسان

۱- زندگانی امام صادق علیه السلام، ص ۱۸۵.

است که خداوند به وسیله سه پرده آن را نگهداری فرموده است. اول پرده ای است ضخیم که به کاسه سر چسبیده و مغز را از حرکت و اضطراب نگهداری می کند.

دوم پرده ای است که به مغز متصل است و رگهای خونی فراوان دارد.

سوم پرده ای است بین دو پرده بالا- که مثل خانه عنکبوت دارای تارهایی است و این پرده را عنکبوتیه گویند و میان این تارها را مایعی پر کرده است، که حرکات حاصله از رگهای مغز را تحمل می کند. امام علیه السلام پس از پرداختن به تشریح کامل شگفتی های اعضای و جوارح انسان می فرماید:

قوای نفسانی انسان نیز به مراتب پیچیده تر از اعضای جسمانی اوست. خداوند در وجود انسان عقل و حافظه و قوای دیگری قرار داده که اگر انسان حافظه را نداشت امور زندگی او مختل می شد و اصلاً افراد همدیگر را نمی شناختند.

فراموشی هم از نعمتهای الهی است که اگر فراموشی نبود خاطرات غم انگیز و مصیبتها در یاد انسان باقی می ماند و زندگی برای او تلخ و غیرممکن می شد.

دلیل دیگر بر وجود خداوند حکیم یگانه، خلقت عجیب حیوانات است که از حیوانات ذره بینی تا حیوانات عظیم الجثه هر یک به نحو خاصی آفریده شده اند. حیواناتی که در هوا می پرند، آنهایی که در دریاها شناورند و حیواناتی که خزنده و یا چرنده هستند، سازمان وجود آنها متناسب با محیط زندگی آنهاست. دلیل دیگر بر وجود خداوند توانا آفرینش ماه و خورشید و کرات آسمانی است که هر یک با نظم و دقت مخصوصی در مدار خود در حرکتند

اگر زمین دور خورشید نمی گردید و ثابت بود همیشه روز یا همیشه

ص: ۶۱

شب بود و در هر دو صورت زندگی انسان و حیوان و حتی نباتات به خطر می افتاد.

۲- مصباح الشریعه

کتابی است منسوب به امام صادق علیه السلام دارای دقائق معارف و اسرار حقایق و لطایق اخلاقیات و مراحل سیر و سلوک و خصوصیات مراتب ایمان، این کتاب آنقدر زیبا و جالب است که هر عالم و عارفی را مقهور خویش می سازد.

مصباح الشریعه جمعاً صد باب دارد که بعضی از عناوین آن عبارت است از:

قلب و مکنونات آن

مکنونات قلب اهل عرفان روی سه اساس قرار می گیرد. خوف و رجاء و محبت، خوف که از علم بدست می آید، رجاء نتیجه رسیدن به یقین است و محبت در اثر معرفت حاصل می شود.

علامت خوف فرار و پرهیز کردن است و علامت رجاء طلب و درخواست کردن است و علامت محبت برگزیدن محبوب و غیر او را نخواستن است.

پوشش و طهارت معنوی

بهترین لباسها برای مؤمن از لحاظ زینت لباس تقوی است و بهترین لباس تو آن لباسی است که تو را از یاد خدا و انجام وظایف لازم مانع نشود. هرگاه لباس خود را به تن می کنی، متذکر باش که خداوند متعالی معاصی و خطاهای تو را پوشانده است.

مسواک کردن تطهیر دهان و خشنودی پروردگار است و همانطور که آلودگیهای دندانهای خود را به طعام و خوراک به وسیله مسواک پاک می کنی آلودگیهای قلبت را از معاصی و خطاها به وسیله تضرع و زاری و خشوع و شب بیداری و استغفار در آخر شب و طرف صبح پاکیزه کن.

چون قصد تطهیر و وضو کردی به آب نزدیک باش مانند آن شخص که می خواهد خود را به رحمت پروردگار متعال نزدیک کند، زیرا خداوند آب را به وسیله مناجات و قرب خود قرار داده و او را مقدمه و دلیل بر بساط بندگی و عبادت خود معین فرموده است. و چنانکه رحمت پروردگار متعال معاصی و ذنوب بندگان را محو می کند آب نیز نجاسات و کثافات را تطهیر و پاک می نماید.

متوجه باش که پایه زندگی و اساس سلوک به سوی خدا انجام وظایف واجبه و مستحبه دینی است.

محاسن اخلاق در پرتو فکر

اخلاق پسندیده در دنیا جمال انسان است و در آخرت گشایش و خوشی است و توسط صفات حمیده است که دین و آئین هرکسی کامل می گردد. (و این حاصل نمی شود مگر در اثر فکر کردن در عواقب امور) آری مقداری تفکر در امور دیگران و پند گرفتن از وقایع تاریخی چنین نتایجی را در بر خواهد داشت:

۱- اخلاق نیکو و اعمال صالح را برای انسان معرفی می کند.

۲- انسان را به خطاها و معاصی و اعمال ناپسند متوجه کرده و به ترک آنها وامی دارد.

۳- قلب، انسان را برای تشخیص وظایف خود و توجه به خصوصیات زندگی روشن می کند.

۴- به انسان شرح صدر و سعه قلب داده و اخلاق را تزکیه می نماید.

۵- انسان را به جهان دیگر توجه داده و زندگی پس از مرگ را روشن می کند.

۶- پایان زندگی و عواقب امور را مجسم می کند.

۷- حقایق و معارف را برای اشخاص پاکدل می آموزد.

رذایل اخلاق

دریچه اعمال جوراح را از چیزهایی که به قلب تو ضرر می زند ببند. و از آنچه را که خوبی و احترام تو را نزد پروردگار زائل

می کند پرهیز کن زیرا که در روز قیامت (رذایل اخلاق) جز حسرت و پشیمانی باقی نخواهند گذاشت و در نتیجه در مقابل معاصی و اعمال زشت خود شرمنده خواهد شد.

فساد ظاهر انسان از فساد باطن اوست، کسی که اصلاح باطن کند و خود را از عیوب نفسانی و رذائل اخلاقی پاکیزه سازد خداوند متعال ظاهر او را از نواقص و عیوب و گرفتاریهای مادی اصلاح می فرماید. و اگر کسی در باطن خیانت کند و قلبش آلوده به تیرگی گناه باشد خداوند ظاهر او را نیز چون باطنش آلوده و تاریک می نماید و در میان مردم عزت و احترام و بزرگی و شخصیت واقعی پیدا نخواهد کرد.

۳- رساله عبدالله بن نجاشی

این شخص حاکم اهواز بود و در مورد رفتار خود با مردم سؤالاتی از امام علیه السلام نمود. آن بزرگوار توسط نامه ای او را راهنمایی کرد.

ص: ۶۴

۴- رساله ای

در شرایع و قوانین دین و احکام مهمه اسلامی از وضو و غسل و نماز و زکات و صیام و حج و جهاد و نکاح و طلاق و تولی و تبری و امر به معروف و نهی از منکر و صید و سایر مسائل فقهی که آن حضرت مشروحاً به توضیح و بیان آنها پرداخته است.

۵- رساله ای

برای پیروان رای و قیاس نوشته و آنان را به خطایشان واقف نموده است. (۱)

کلمات حکمت آمیز امام علیه السلام

«لَا يَسْتَكْمَلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: الْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا»

(هیچ بنده ای به کمال حقیقت ایمان نمی رسد مگر آنکه این سه خصلت در او باشد: فهم و بصیرت در دین، اندازه گیری درست در معیشت، شکیبایی در گرفتاریها و مصیبت ها.

«ثَلَاثَةٌ لَا تُعْرَفُ إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ: لَا يُعْرَفُ الْحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ وَلَا الشُّجَاعُ إِلَّا عِنْدَ الْحَرْبِ وَلَا أَخٌ إِلَّا عِنْدَ الْحَاجَةِ».

سه نفر در سه جا شناخته می شوند: بردبار به هنگام خشم، دلیر و شجاع به هنگام جنگ، برادر به هنگام نیاز.

«لَا يَسْتَعْنِي أَهْلٌ كُلُّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثِهِ يَفْزَعُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ، فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا: فَقِيهِ عَالِمٍ وَرِعٍ وَ أَمِيرٍ خَيْرٍ مُطَاعٍ وَ طَبِيبٍ بَصِيرٍ ثَقِيٍّ»

۱- تحف العقول، ۳۴۸ - ۲۳۱ و حضرت صادق علیه السلام کمپانی، ص ۱۷۹.

ص: ۶۵

بی نیاز نیستند: فقیه دانشمند و پارسا، زمامدار خیرخواه که مردم مطیع او باشند، پزشک حاذق و مورد اطمینان.

«رَحِمَ اللَّهُ قَوْمًا كَانُوا سِرَاجًا وَ مَنَارًا، كَانُوا دُعَاءَ إِلَيْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَهْجُود طَاقَتِهِمْ»

خدا رحمت کند آن کسانی را که چراغ و نشانه های هدایتند، مردم را با اعمال پسندیده خویش به سوی ما دعوت می کنند و به اندازه طاقتشان در راه ما تلاش می نمایند.

«أَكْثَرُوا مِنَ اللَّذَائِ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ عِبَادِهِ الَّذِينَ يَدْعُونَهُ»

زیاد دعا کنید زیرا که خداوند بندگانی را که او را می خوانند دوست می دارد.

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّدًا: كَظْمُ الْغِيظِ، وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ، وَالصَّلَاةُ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ».

سه چیز است که در هر که باشد نشان آقایی است، فروبردن خشم، گذشت از لغزشکار و صلّه با جان و مال.

«إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ، إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبَعِهِ ذَلِكَ، مُعَاشِرَةٌ جَمِيلَةٌ وَسَبْعَةٌ بِتَقْدِيرٍ، وَ غَيْرُهُ بَتَّحْصِنٍ»

هر مردی نسبت به زن و فرزند خویش مکلف است سه چیز را رعایت کند اگر چه به طور طبیعی این گونه نباشد. برخورد و معاشرت خوب، دست بازداشتن در مخارج زندگی اما به اندازه و غیرت و ناموس داری.

«إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانُ جَوْرٍ وَ أَهْلُهُ غَدَرٍ فَالطَّمَأِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ»

هرزمانی که مردم اهل جور و نیزنگ شدند، اطمینان به آنها لازمه اش ناتوانی و عاجز ماندن است.

«الَّذِينَ غَمُّ بِاللَّيْلِ وَ ذُلٌّ بِالنَّهَارِ»

بدهکاری و قرض غم واندوه شب و ذلت و خواری روز است «بُرُّوا آبَائَكُمْ يُبْرَأُكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ»

ص: ۶۶

به پدران و (مادران) خویش نیکی و محبت کنید تا فرزندان شما به شما نیکی کنند.

«أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهَدَى إِلَيَّ عُيُوبِي»

بهترین برادران من کسانی هستند که عیوب و نقائص مرا به من بگویند.

(تحف العقول ص ۳۸۲ - ۳۰۱)

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ تَرَكَ مَا يَنْكُرُونَ»

رحمت خداوند بر بنده ای که به قدر فهم مردم سخن گوید و آنچه را که باور ندارند نگوید و با این روش محبت مردم را به خود جلب نماید.

«كَانَ أَكْثَرَ عِبَادِهِ أَبِي ذَرَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ خِصَلَتَيْنِ: التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ». بیشتر عبادت ابوذر که خدایش رحمت کند، تفکر و عبرت گرفتن بود.

«الْهِدْيَةُ عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: هِدْيَةُ مُعَافَاةٍ، وَ هِدْيَةُ مُصَانَعَةٍ وَ هِدْيَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

هدیه بر سه قسم است: هدیه پاداش و هدیه رشوه و هدیه برای خدا عزوجل.

«سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَلَدٌّ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يَقْرَأُ فِيهِ، وَ قَلِيبٌ يَحْضُرُهُ وَ عَرَسٌ يَغْرُسُهُ، وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يَجْرِيهِ وَ سُنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ».

شش چیز است که مؤمن پس از مرگ هم از آنها بهره مند می شود: فرزند شایسته ای که برای پدر آمرزش بطلبد و قرآنی که از آن او باشد و مورد استفاده قرار گیرد و چاه آبی که می کند، و درختی که می نشاند و جایگاه آبی که در راه خدا جاری می کند و سنت و رویه نیکی که از او به یادگار مانده و دیگران از او تبعیت می کنند. (خصال صدوق، ۳۳۵-۲۰)

ص: ۶۷

ظلم منصور دوانیقی و شهادت امام علیه السلام

از سال ۱۳۲ هجری که امویان منقرض شدند، تا وفات امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری دو خلیفه عباسی به نام ابوالعباس سفاح و منصور دوانیقی حکومت کردند.

سفاح اولین خلیفه عباسی چهارسال حکومت کرد و منصور دوانیقی ۲۲ سال یعنی ۱۰ سال پس از شهادت امام صادق علیه السلام قدرت را در دست داشت. (۱)

امام صادق علیه السلام در تمام این مدت و بویژه در حکومت منصور تحت فشار و مراقبت بود، و حتی گاهی از تماس مردم با آن حضرت جلوگیری می شد. هارون بن خارجه می گوید: یکی از شیعیان می خواست در مورد صحت سه طلاق در یک

مجلس از امام علیه السلام سؤال کند به محلی که امام در آنجا بود رفت ولی خلیفه عباسی ملاقات با آن حضرت را ممنوع ساخته بود، در اندیشه ماند که چگونه خود را به امام برساند، در این هنگام فروشنده دوره گردی را دید که لباسی پاره بر تن دارد و خیار می فروشد، نزد او رفت و خیارها را یکجا از او خرید و لباس او را نیز به عاریه گرفت و با تظاهر به خیار فروشی به منزل امام نزدیک شد. خدمتکاری از منزل امام علیه السلام او را صدا کرد که خیار بخرد و بدین ترتیب به بهانه فروش خیار به منزل وارد شد و خدمت امام علیه السلام شرفیاب گشت، امام فرمود: حيله خوبی بکار بردی! مسئله ات چیست؟

مسئله را به عرض رساند، امام علیه السلام فرمود: آن طلاق باطل است. (۲)

(لازم به توضیح است که در فقه شیعه سه طلاق در یک مجلس واحد باطل است و باید در سه مجلس واقع شود تا اعتبار داشته باشد.)

منصور دوانیقی از هیچ سختگیری و آزار و جنایتی نسبت به امام علیه السلام و

۱- تتمه المنتهی، ص ۱۴۷.

۲- بحار، ج ۴۷، ص ۱۷۱.

ص: ۶۸

پیروان او و دیگر علویان خودداری نمی کرد، سدید و عبدالسلام بن عبدالرحمن و برخی از یاران امام علیه السلام را به زندان انداخت، معلی بن خنیس را که از بزرگان اصحاب امام علیه السلام محسوب می شد به شهادت رساند. عبدالله بن حسن را که از نوادگان امام مجتبی شد و از علویین بزرگوار بود به عراق تبعید کرد و در آنجا زندانی و سپس به شهادت رساند. منصور در یکی از خطبه های خود در روز عرفه گفت:

ای مردم منحصرأ من از طرف خدا در روی زمین پادشاهم، و به توفیق او امور شما را اداره می کنم، من خزانه دار خدا هستم و بیت المال در اختیار من است، به خواست او عمل و به اراده او تقسیم می کنم و با اجازه او عطا می نمایم و خداوند مراقب قفل خزائن خود قرار داده است، هرگاه بخواهد مرا باز می کند تا به شما عطا کند. (۱)

یک روز یکی از یاران امام علیه السلام پرسید: برخی از ما شیعیان از نظر معیشت در تنگدستی و سختی هستیم به ما پیشنهاد می شود که برای بنی عباس خانه بسازیم، نهر بکنیم و اجرت بگیریم، این کارها از نظر شما چگونه است؟ فرمود: من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا خطی بکشم، هرچند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمک می کنند در قیامت در سراپرده ای از آتشند تا خدا میان بندگان حکم کند. (۲)

روزی امام علیه السلام در مجلس منصور بود اتفاقاً مگسی منصور را آزار می داد و هرچه آن را دور می کرد، مگس دور نمی شد و باز بر صورت منصور می نشست. منصور با ناراحتی به امام علیه السلام گفت:

۱- الامام الصادق، ج ۵، ص ۴۵.

۲- وسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۹.

ص: ۶۹

امامیه علیه السلام بی درنگ پاسخ داد: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ» (برای اینکه ستمگران جبار را به وسیله آن خوار و ذلیل سازد) منصور تکانی خورد و ساکت ماند. (۱)

امام هفتم حضرت کاظم علیه السلام می فرماید: یک بار منصور پدرم را طلب کرد تا به قتل برساند و شمشیر و بساطی هم آماده ساخت و به ربیع که از درباریان او بود سفارش کرد که چون جعفرین محمد وارد شد و با او سخن گفتم و دست بر هم زدم گردنش را بزن، امام علیه السلام وارد شد، تا چشم منصور بر آن حضرت افتاد بی اختیار از جای برخاست و خوشامد گفت، و اظهار داشت شما را برای آن احضار کردم که بدهی هایتان را بپردازم... آنگاه با خوشرویی حال خویشان و بستگان امام علیه السلام را جویا شد و به ربیع رو کرد و گفت: تا سه روز دیگر «جعفرین محمد» را نزد خانواده اش بازگردان. (۲)

ولی سرانجام منصور جنایتکار نقشه خود را پیاده کرد و در بیست و پنج شوال سال ۱۴۸ آن بزرگوار را مسموم ساخت و پیکر پاکش را در بقیع در کنار پدر و جد و امام مجتبی علیه السلام به خاک سپردند. آخرین وصیت امام علیه السلام را ابوبصیر چنین نقل می کند:

پس از شهادت امام علیه السلام برای تسلیت به همسرش ام حمیده به خانه آن حضرت رفتم، در سوگ امام هر دو گریستیم، آنگاه به من فرمود:

ای ابوبصیر: اگر به هنگام وفات امام علیه السلام می بودی، تعجب می کردی زیرا امام چشمان خود را باز کرد و فرمود: همه خویشاوندانم را نزد من آورید و چون گرد آمدند امام به همه آنان نگاه کرد و فرمود:

«إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ»

شفاعت ما ائمه شامل کسی که نماز را سبک بشمارد نمی شود. (۳)

۱- تتمه المنتهی، ص ۱۱۹.

۲- بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۲.

۳- امالی صدوق، ص ۲۹۰.

ص: ۷۰

آثار منتشر شده از نشر آدینه سبز

۱- قرآن کریم (خط عثمان طه)

۲- قرآن کریم (خط استاد نی ریزی) وزیر

۳- قرآن کریم (خط استاد نی ریزی) نیم جیبی

۴- نهج البلاغه (ترجمه مرحوم محمد دشتی) وزیر و جیبی

۵- شبهای پیشاور

۶- منتهی الامال

۷- معراج السعاده

۸- زندگانی چهارده معصوم (خلاصه منتهی الامال)

۹- جلاء العیون علامه مجلسی

۱۰- رساله چهار مرجع (آیات عظام: امام، خامنه ای، بهجت، مکارم)

۱۱- رساله حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی (ره)

۱۲- رساله حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه)

۱۳- رساله حضرت آیه الله العظمی نوری همدانی (دام ظلّه)

۱۴- تازیانه سلوک (دستور العمل های اخلاقی آیه الحق حسن حسن زاده آملی)

۱۵- معاد خودمانی (دو کتاب سیاحت غرب و منازل الاخره)

۱۶- بررسی و تحلیل پیرامون زیارت عاشورا

۱۷- حقیقت انکارناپذیر (اثبات ولایت حضرت علی (ع))

۱۸- جوانان، معاشرت، انزوا

۱۹- انسان و شخصیت

۲۰- خطبه غدیریه (وزیری و جیبی)

۲۱- اعجاز نگین (فوائد انگشتی در اسلام با مقدمه آیه الله سبحانی)

۲۲- زندگینامه شاعران ایران و جهان (وزیری و جیبی)

ص: ۷۱

آثار منتشر شده از نشر آدینه سبز

۲۳- زندگینامه دانشمندان بزرگ جهان (وزیری و جیبی)

۲۴- آشپزی عروس

۲۵- ختم انعام (وزیری و جیبی)

۲۶- ختم یس (وزیری و جیبی)

۲۷- ۲۰ سوره

۲۸- عم جزء (جزء ۳۰ قرآن)

۲۹- وصیت نامه

۳۰- زیارت عاشورا

۳۱- طعم انار

۳۲- تاریخ انبیاء (علامه مجلسی)

۳۳- کشکول (شیخ بهایی)

سری کتابهای جلال آل احمد

۳۲- خسی در میقات

۳۳- غرب زدگی

۳۴- نفرین زمین

۳۵- نون و قلم

۳۶- زن زیادی

۳۷- سه تار

۳۸- مدیر مدرسه

۳۹- سفر به ولایت عزرائیل

۴۰- سرگذشت کندوها

۴۱- دید و بازدید

۴۲- از رنجی که می بریم

۴۳- اورازان

۴۴- سنگی بر گوری

۴۵- دو چاله و یک چاه

ص: ۷۲

آثار منتشر شده از نشر آدینه سبز

۴۶- داستان راستان

۴۷- جاذبه و دافعه علی (ع)

۴۸- نظام حقوق زن در اسلام

۴۹- انسان و سرنوشت

۵۰- ختم نبوت

۵۱- پیامبر امّی

۵۲- در کربلا چه گذشت؟

۵۳- شاهنامه فردوسی

۵۴- هشت کتاب سهراب

۵۵- دیوان پروین معصومی

سری کتابهای سیره عملی اهل بیت (ع)

۱- سیره عملی حضرت محمد (ص)

۲- سیره عملی حضرت علی (ع)

۳- سیره عملی حضرت فاطمه (س)

۴- سیره عملی حضرت امام حسن (ع)

۵- سیره عملی حضرت امام حسین (ع)

۶- سیره عملی حضرت امام زین العابدین (ع)

۷- سیره عملی حضرت امام محمد باقر (ع)

۸- سیره عملی حضرت امام جعفر صادق (ع)

۹- سیره عملی حضرت امام موسی کاظم (ع)

۱۰- سیره عملی حضرت امام رضا (ع)

۱۱- سیره عملی حضرت امام محمد تقی (ع)

۱۲- سیره عملی حضرت امام علی نقی (ع)

۱۳- سیره عملی حضرت امام حسن عسکری (ع)

۱۴- سیره عملی حضرت امام مهدی (عج)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

